

## قرارداد چینی «ایران - عربستان» و نظام فرمانروایی جدید در خاورمیانه!

قرارداد ایران و عربستان که توسط چین دیکته شده است، ابعاد و پیامدهایی ویرانگر برای ایران و عربستان دارد. در واقع، گشودن فصل جدیدی از حرکت تهاجمی امپریالیسم چین برای گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی‌اش در خاورمیانه، در رقابت با امپریالیسم آمریکا به عنوان امپریالیست مسلط در این منطقه است. جمهوری اسلامی مجبور به تبعیت از این حرکت است، زیرا بقایش وابسته به چین است.

در همان روزی که نمایندگان ایران و عربستان با وساطت وزیر امور خارجه چین، این قرارداد را در پکن امضاء می‌کردند، شی جین پینگ (واپسین قصابی که اداره سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی چین را عهده‌دار است) در «کنگره ملی خلق» که نهاد قانون‌گذار چین است، گفت: «چین نقش فعالی در رفم و توسعه نظام فرمانروایی جهان بازی خواهد کرد و سهم خود را در ساختن یک اقتصاد باز جهانی ادا کرده و سیاست «ابتکار توسعه جهانی» Global Development Initiative و «ابتکار امنیت جهانی» Global Security Initiative را اجرایی خواهد کرد و ثبات و انرژی مثبتی به توسعه صلح آمیز جهان تزریق خواهد کرد.» (۱)

اهمیت این قرارداد چنان است که حتی کسینجر گفت: «من آن را تغییری اساسی در وضعیت استراتژیک خاورمیانه می‌دانم» (۲) گام بعدی چین در ایجاد جهان «چند قطبی» که فقط زیر سلطه امپریالیسم آمریکا نباشد، سفر شی جین پینگ به روسیه برای «هماهنگی با روسیه» بود. (۳)

### واقعیت چیست و چه اتفاقی دارد می‌افتد؟

چرا چین مجبور است دست به گسترش بزند؟ قوای محرکه زیربنایی که موجب تغییرات فاحش در اوضاع و جابه‌جایی‌های بزرگ در ساختارهای اقتصادی و سیاسی می‌شود و حیات میلیاردها انسان را دستخوش بی‌ثباتی می‌کند، چیست؟ هیچکس بهتر از باب آواکیان این حقیقت پایه‌ای را بیان نمی‌کند:

ما تحت سیستمی که سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی است زندگی می‌کنیم (سرمایه‌داری یک سیستم اقتصادی و سیاسی مبتنی بر استثمار و ستم است و امپریالیسم به ماهیت جهانی این سیستم اشاره دارد). این سیستم مسبب رنج‌های هولناک برای مردم سراسر جهان و تهدید روزافزونی برای موجودیت خود نوع بشر است. این سیستم تحت سلطه شرکت‌ها، بانک‌ها و سایر نهادهای مالی سرمایه‌داری است که مقادیر عظیمی پول را کنترل می‌کنند. کلیت این سیستم مبتنی است بر استثمار ... میلیاردها نفر - از جمله تعداد عظیمی از کودکان در سراسر جهان. سرمایه‌داران در رقابت بی‌امان و نابودکننده با یکدیگر قفل شده‌اند و این رقابت آن‌ها را به سمت نفوذ به تمامی نقاط جهان، به ویژه کشورهای فقیرتر، به منظور استثمار وحشیانه‌تر مردم سوق می‌دهد و شمار عظیمی از مردم را به بیرون از اقتصاد معمول («رسمی») پرت می‌کند. ... این سیستم جنگ به راه می‌اندازد: جنگ‌هایی برای فتح ملت‌ها و مردم، جنگ‌هایی برای کنترل بخش‌های کلیدی جهان، و حتی به طور بالقوه جنگ‌هایی بین کشورهای سرمایه‌دار-امپریالیست که مسلح به سلاح هسته‌ای هستند. آن‌ها، به منظور تعیین قدرتمندترین ستمگر در جهان به جنگ رانده می‌شوند ... تمامی این‌ها واقعیت هستند، و کسی نمی‌تواند از آن فرار کند. یا ما این واقعیت را به شکلی رادیکال و ریشه‌ای، در مسیری مثبت، تغییر می‌دهیم و یا این که همه چیز در مسیری منفی تغییر خواهد کرد. ... مهم نیست که سیاستمداران چه وعده‌هایی می‌دهند - و مهم نیست که مردم چه طرح‌هایی را برای «عدالانه» تر یا «برابر» تر کردن اوضاع تحت این سیستم، مطرح می‌کنند - هیچ یک نمی‌توانند ماهیت پایه‌ای سیستم و طریقی که این سیستم بنا است در آن حرکت کند را تغییر دهند؛ درست به خاطر ماهیتی که سیستم دارد. ... تنها یک انقلاب، یک انقلابی واقعی با هدف نابود کردن و برچیدن نهادهای رسمی خشونت و قدرت، و ایجاد سیستم اقتصادی و سیاسی بنیاداً متفاوت، با هدف محو استثمار و ستم، می‌تواند وضعیت کنونی را به طریقی تغییر دهد که حقیقتاً به سود توده‌های مردم و تمام بشریت باشد.» (آواکیان. دوران نادری که انقلاب را ممکن می‌کند فرارسیده است؛ چرا و چگونه این فرصت نادر را در دست بگیریم؟

## قوای محرکه اساسی تهاجم ژئوپلتیک و ژئواکونومیک چین

ابتدا باید یک حقیقت بنیادین و اساسی را در مورد چین بدانیم: چین از انقلاب ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۶ یک کشور سوسیالیستی بود، اما سوسیالیسم در این کشور سرنگون و سرمایه‌داری در آنجا احیاء شد. دولت کنونی، ۴۸ سال پیش، پس از مرگ مائو و از طریق کودتای خشونت بار علیه کمونیست‌ها و احیای سرمایه‌داری (با کمک امپریالیسم آمریکا) شکل گرفت. این دولت هنوز از برچسب «سوسیالیست» و «کمونیست» استفاده می‌کند. اما در واقع، نماینده یک طبقه استثمارگر امپریالیست بی‌رحم است که مانند هر قدرت سرمایه‌داری-امپریالیستی، درگیر رقابت‌های اقتصادی و نظامی با امپریالیست‌های دیگر برای گسترش میدان استثمار و غارت خود در سه قاره آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین است. (۴)

چین نسبت به امپریالیست‌های آمریکا و اروپا و روسیه و ژاپن، در کلپ سرمایه‌داران امپریالیست، «تازه وارد» است و لاجرم نیازمند رقابت و گسترش در جهان. در نتیجه با وجود آنکه عروج امپریالیستی‌اش مدیون شراکت آن با امپریالیسم آمریکا است، اما زیر فشار دینامیک «گسترش بیاب یا بمیر» سرمایه‌داری، مجبور است در نقاط مختلف دنیا، به ویژه در کشورهای «جنوب جهانی»، قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی آمریکا را به چالش بکشد و در مناطق تحت نفوذ امپریالیست‌های قدیمی، نفوذ کند. این اجبار از جبر بنیادین سرمایه به گسترش آنارشیک و رقابت نشئت می‌گیرد. این همان چیزی است که در بالا از باب آواکیان نقل کردیم: «سرمایه‌داران در رقابت بی‌امان و نابودکننده با یکدیگر قفل شده‌اند و این رقابت آن‌ها را به سمت نفوذ به تمامی نقاط جهان، به ویژه کشورهای فقیرتر، به منظور استثمار وحشیانه‌تر مردم سوق می‌دهد و شمار عظیمی از مردم را به بیرون از اقتصاد معمول («رسمی») پرت می‌کند».

سرمایه‌داری امپریالیستی چین از طریق نابودی اقتصاد سوسیالیستی در شهر و روستا و ایجاد بزرگترین لشکر کارگر ارزان برای سرمایه‌های امپریالیستی جهان، در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ رشد کرد. حفظ نام «سوسیالیسم» توسط این دولت سرمایه‌داری سیاست ریاکارانه و مهمی برای مشروعیت بخشی به احیای استثمار و ستم جنسیتی و ملی و گسترش شکاف طبقاتی در داخل چین و چپاول امپریالیستی آن در ماورای مرزهایش بوده است. نفوذ اقتصادی چین در کشورهای آفریقایی یادآور چپاول و قساوت کمپانی‌های استعمار فرانسه و بلژیک در قرن نوزدهم در این قاره است. در اواسط دهه ۱۹۹۰ (اواخر دهه ۱۳۷۰) بسیاری از آفریقایی‌ها فکر می‌کردند سرمایه‌گذاری کمپانی‌های چینی در این قاره باعث شل شدن بند اسارت مراکز مالی نظام سرمایه‌داری جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر اقتصاد این کشورها خواهد شد. ورود چین به عرصه سرمایه‌گذاری در آفریقا، نه تنها این «بند لعنت» را شل نکرد بلکه آن را هرچه محکمتر کرد. به این ترتیب «معجزه چینی» تبدیل به «طاعون چینی» شد. چین برای تثبیت جای پای خود، قشرهای مافیایی و فاسد و بی‌رحمی را در میان سیاستمداران آفریقایی پرورش داد و به جان مردم این کشورها انداخت.

سرمایه‌های چینی برای کسب نفوذ و بیرون راندن رقبای غربی از کشورهای مختلف، در درجه اول روی کشورهایی تمرکز کردند که به دلایل سیاسی زیر تحریم و فشارهای مالی از سوی مراکز مالی غربی بودند؛ مثلاً: آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو و گینه و در خاورمیانه، ایران. چین با دادن وام‌های آسان به این حکومت‌ها و عقد قراردادهای محرمانه سه کار کرد: ۱- جای خالی کمپانی‌های غربی را پر کرد. ۲- اقتصاد این کشورها را وابسته کرد. ۳- باندهای حکومتی قدرتمند وابسته به خود را در این کشورها به وجود آورد.

بنابراین، هرگز نباید چین کنونی را تداوم چین سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ در آن کشور دانست. پول چینی که عکس مائوتسه دون بر روی آن نقش بسته است، در آن زمان (پیش از ۱۹۷۶) نماینده ثروت اجتماعاً تولید شده و تصاحب و کنترل اجتماعی آن توسط کارگران و زحمتکشان چین بود که مالکیت همگانی سوسیالیستی و قدرت سیاسی سوسیالیستی و رهبری کمونیستی، آن را ضمانت می‌کرد. اما اکنون، این پول نماینده انباشت سرمایه امپریالیستی از طریق استثمار کارگران و زحمتکشان چین و صدها میلیون انسان دیگر در اقصی نقاط جهان است.

### نفت و چین

بی تردید نیازهای جدید چین به نفت و گاز در شکل دادن به رابطه سه جانبه ایران-عربستان-چین نقش داشته است. به گفته روزنامه وال استریت جورنال، «چین بزرگترین وارد کننده نفت جهان است». نفت تصفیه شده در چین جایگزین نفت روسیه در اروپا می‌شود. (۵) به این ترتیب، می‌بینیم که ساختار تولید و مبادله سوخت فسیلی نیز در حال تغییر است و این تغییر بخشی از «رفرم و توسعه در نظام فرمانروایی جهان» است که شی جین پینگ وعده می‌دهد. شی جین پینگ، در نطق‌اش در مقابل «کنگره ملی خلق»، در مورد اقتصاد جهانی گفت: «چین به سمت آن می‌رود که به طرز فوق العاده‌ای درهای اقتصادش را باز کند. چین، بازارها و منابع جهانی را برای توسعه خودش کنترل خواهد کرد و اجازه خواهد داد که دنیا از توسعه چین منتفع شود» (۶)

و از آن جایی که هیچ قدرت سرمایه‌داری-امپریالیستی بدون داشتن ارتش جهانی قادر به انجام این کار نیست، شی جین پینگ در زمینه نظامی و امنیت اعلام کرد: «دفاع ملی باید مدرنیزه شود و نیروهای مسلح مردمی تبدیل به «دیوار آهنین بزرگ» شود که بتواند به طور موثر از اقتدار ملی، امنیت و منافع توسعه اقتصادی حفاظت کند». (همانجا)

### جمهوری اسلامی، نومستعمره چین

خامنه‌ای این قرارداد و دیگر بندهای وابستگی به چین را «دستاورد» رژیمش جا می‌زند. او در نطق نوروزی‌اش گفت، غرب نتوانست جمهوری

اسلامی را «منزوی» کند و رژیم‌اش توانسته در پیمان‌های مهم منطقه‌ای عضو بشود و رابطه‌اش با دولت‌های منطقه را تقویت کند. بلافاصله پس از امضای قرارداد با عربستان، پول عربستان (درهم) به بازارهای ایران سرازیر شد. سران جمهوری اسلامی این را هم «موفقیت عظیم» تلقی کردند. خامنه‌ای در نطق نوروزی‌اش گفت، «پول‌های محلی» باید جای دلار را بگیرد! علاوه بر این، او در مورد بحران اقتصادی وخیم و گسترش فقر، داشتن «دولت بزرگ» را مقصر دانست. «دولت بزرگ» به معنای هزینه‌های آموزش و بهداشت و خدمات عمومی و یارانه و بیمه عمر و سلامت همگانی است و نه داشتن نیروهای نظامی و امنیتی و ایدئولوژیک پر هزینه. خامنه‌ای همچنین گفت، مصرف گاز مردم بالاست!

معنای همه این حرف‌ها آن است که هزینه‌های «کارگر» در ایران باید بسیار پایین‌تر برود، تا سرمایه‌های خارجی، مانند سرمایه‌های عربستان سعودی و چین بتوانند با نرخ سودهای بالا در ایران انباشت سرمایه کنند. خامنه‌ای علیه «اقتصاد دولتی» حرف زد و گفت باید شرکت‌های دولتی و شبه دولتی، خصوصی شوند. همه این‌ها بیان سیاست‌هایی است که موجب جا به جایی‌های اقتصادی تکان دهنده و پُر رنج خواهند شد. خنجر سرمایه، بی‌رحمانه‌تر از پیش پیکر مردم و محیط زیست را خواهد شکافت. پیشاپیش، اکثریت کارگران، شاغلین بی‌ثبات کار و موقت و بدون قراردادهای رسمی هستند. اما از این پس، تحت تأثیر توسعه سرمایه‌داری امپریالیستی جدید، اوضاع باز هم و در جهت‌های غیرمنتظره و هولناک‌تر تغییر خواهد کرد. علتش آن نیست که سرمایه‌داری امپریالیستی چین و شرکای سعودی‌اش، «خون آشام‌تر» از سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و اروپا هستند. قوه محرکه سرمایه، چه «غربی» یا «شرقی» قانون «گسترش بیاب یا بمیر» است. بار دیگر این جمله باب آواکیان را مرور کنیم: «سرمایه‌داران در رقابت بی‌امان و نابودکننده با یکدیگر قفل شده‌اند و این رقابت آن‌ها را به سمت نفوذ به تمامی نقاط جهان، به ویژه کشورهای فقیرتر، به منظور استثمار وحشیانه‌تر مردم سوق می‌دهد و شمار عظیمی از مردم را به بیرون از اقتصاد معمول («رسمی») پرت می‌کند.» (آواکیان همانجا)

### ضرورت‌های جمهوری اسلامی

ممکنست پرسیده شود: ضرورت‌های «داخلی» جمهوری اسلامی در قبول توافق با عربستان، علیرغم خصومت دیرینه‌اش با آن، چیست؟ نقش خیزش ژینا در تعجیل خامنه‌ای به امضای این قرارداد چه بود؟ آیا جمهوری اسلامی از بنیادگرایی اسلامی و رقابت‌های منطقه‌ای خود عقب می‌نشیند تا نظام خود را حفظ کند؟ عربستان در جواب به چه ضرورت‌هایی وارد این قرارداد شد؟

جواب کوتاه به این سوال‌ها این است: در این مقطع، جمهوری اسلامی فقط با وابستگی به چین (و روسیه) می‌تواند در مقابل فشارهای تحریمی امپریالیست‌های غرب و به انزوای سیاسی کشیده شدن، دوام بیاورد. پافشاری خامنه‌ای بر «نگاه به شرق» و «محور مقاومت» بیان این وابستگی است.

تا آن جا که به بنیادگرایی اسلامی مربوط است، امپریالیست‌های چینی، مانند امپریالیست‌های آمریکایی، هرگز با شیوه‌هایی که به طور موثر جامعه را کنترل و سرکوب کنند، مخالف نیستند.

در مورد «رقابت‌های منطقه‌ای»، امپریالیست‌های چینی چند ماه پیش، در جریان سفر شی جین پینگ به عربستان در ۶ تا ۱۰ دسامبر ۲۰۲۲، به جمهوری اسلامی «هشدار» دادند. این هشدار در شکل صدور بیانیه‌های مشترک با عربستان و شش کشور عربی علیه «دخالت‌های ایران در امور کشورهای منطقه» بود. بیانیه‌های چین و عربستان علیه ایران، درست در اوج خیزش ژینا صورت گرفت و ریشه بر اندام جمهوری اسلامی انداخت. تعجیل خامنه‌ای در سرکشیدن جام زهر دوستی با عربستان، کاملاً به فشارهای چین و ترس از سرنگون شدن به دست خیزش مردم مرتبط است. اما این جواب‌های کوتاه، هنوز دینامیک‌های زیربنایی تغییرات بزرگ در اوضاع را روشن نمی‌کند. بازهم باید تکرار و تاکید کرد که حتا پاسخ حکومت‌ها به چالش‌ها و تضادهای داخلی‌شان را عمدتاً **چارچوبه** جهانی تعیین و مشروط می‌کند. امروز، چارچوب صحنه جهانی را، رقابت امپریالیست‌های چین و روسیه از یک طرف و آمریکا و کشورهای اروپا از طرف دیگر، رقم می‌زند. ایران و عربستان، رژیم‌های نومستعمره‌ای هستند که بند نافشان، از طریق قدرت‌های امپریالیستی مختلف به سرمایه‌داری جهانی متصل است و اجباراً باید حیاتشان را در آن چارچوب جستجو کنند. از طرف دیگر، این کشورها، برای همه قدرت‌های امپریالیستی تکیه گاه و قطعات مهمی در سیستم جهانی هستند. پس، به طور جدی در اداره داخلی‌شان دخالت می‌کنند.

برای همه قدرت‌های امپریالیستی، درهم تنیدن کشورهای ناهمگون در یک بستر و چارچوب اقتصادی و سیاسی و امنیتی و نظامی واحد، روش و رویکردی دائمی در ایجاد «نظام فرمانروایی» در مناطق تحت نفوذشان است. قرارداد ایران-عربستان گامی در این راه است. برای چین، پایان دادن به جنگ یمن، بخشی از ایجاد «ساختارهای جدید فرمانروایی» در خاورمیانه است. کفایت نگاهی به جغرافیای ایران، عربستان و یمن کنیم و ببینیم که مشرف بر مهمترین راه‌های آبی جهان هستند و کنترل آن‌ها توسط هر قدرت امپریالیستی، اعمال کنترل بر بخش عظیمی از تولید و مبادله کالایی در دنیا («زنجیره تأمین») است. اما همه سیاست‌های امپریالیستی چین، می‌توانند به ضد خود تبدیل شده و به مقصود نرسند. همانطور که سیاست‌های امپریالیستی آمریکا، خاورمیانه را برایش تبدیل به باتلاقی کرد.

وقتی خیزش ژینا آغاز شد، حزب ما به درستی ارزیابی کرد که دو واقعه بزرگ، یکی خیزش در ایران و دیگری تجاوز روسیه به اوکراین و آغاز یک جنگ نیابتی میان امپریالیست‌های روسیه و ناتو، پارامترهای جهانی را جا به جا کرده‌اند.

این خیزش و جنگ اوکراین بیان دو تضاد بسیار حاد در نظام جهانی سرمایه‌داری هستند: خیزش برای سرنگونی جمهوری اسلامی، بیان پتانسیل انفجاری مردم تحت ستم و استثمار در تمام این منطقه و کل جهان است. و جنگ اوکراین، بیان هرچه نزدیک‌تر شدن رقابت میان قدرت‌های

امپریالیستی به یک رویارویی جهانی که می‌تواند جنگ هسته‌ای ویرانگری باشد.

هر دوی این تضادها، تبدیل به مانع در مقابل رشد و توسعه سرمایه‌های امپریالیستی شده‌اند. سیستم امپریالیستی با کارکرد خود مرتباً این دو تضاد را حاد می‌کند و هم زمان، مدیرانش تلاش می‌کنند در چارچوب همین کارکرد، اثرات منفی آن را کنترل و خنثی کنند، درحالی که خودشان نیز فرمان آینده را از دست داده‌اند.

در آمریکا، دوپارگی در طبقه حاکمه و در خود جامعه آمریکا آشکار است. در مقابل به نظر می‌آید، امپریالیسم چین دارای یک ثبات داخلی نسبی است. اما وضع داخلی چین نیز بسیار شکننده است و بر بستر اوضاع پرآشوب جهانی شکننده‌تر هم خواهد شد. اوضاع پرآشوب جهان، می‌تواند دست قدرتمندی در کمک به انقلاب در ایران و بسیاری از کشورهای منطقه مانند ترکیه و مصر و عراق و افغانستان بشود. اما به شرطی که بتوانیم در میانه این آشوب، قطب انقلاب واقعی را تقویت کنیم و «جنبشی برای انقلاب» راه اندازیم که صدها هزار و میلیون‌ها نفر را در بر بگیرد. در غیر این صورت، مردم گوشت دم توپ رقابت‌های مرگبار قدرت‌های امپریالیستی و شرارت و تبهکاری حکومت‌های محلی وابسته به آن‌ها خواهند شد.

### نزاع میان آمریکا و چین، نزاع «دموکراسی و استبداد» نیست

در این جا باید به یکی از حقایق سیاسی بسیار مهم اشاره کرده و به آن بها دهیم. زیرا بدون وضوح درباره این حقیقت، بسیاری از مبارزین به کج راه رفته و فداکاری‌هایشان به نفع مرتجعین تمام خواهد شد.

آمریکا و چین، هر دو، دیکتاتوری بورژوا- سرمایه‌داری هستند. نزاع میان آن‌ها، بر خلاف آن چه امپریالیست‌های آمریکایی و هوادارانشان ادعا می‌کنند، هرگز نزاع میان «دموکراسی و استبداد» نیست. هر دوی آن‌ها شکل‌هایی از دیکتاتوری سرمایه‌داری- امپریالیستی هستند. هر دوی آن‌ها، برخی نهادهای دموکراتیک دارند که از آن‌ها، هم برای مدیریت تضادهای سیستم‌شان و چرخش قدرت در درون طبقه سرمایه‌داران استفاده می‌کنند و هم به عنوان سوپاپ اطمینان و جذب مخالفین و ناراضیان.

حاکمان چین و مبلغین‌شان، در مقابل تبلیغات امپریالیست‌های آمریکا، ادعا می‌کنند که «چین بسیار دموکراتیک‌تر» از آن‌هاست! می‌گویند علتش آن است که، «در چین دموکراسی انتخاباتی دست در دست دموکراسی شورایی پیش می‌رود.» منظور امپریالیست‌های چینی از «دموکراسی انتخاباتی»، سیستم انتخاباتی «کنگره ملی خلق» (مجلس قانونگذار) است که یک میلیارد نفر نزدیک به ۶۲۰ میلیون نماینده برای «کنگره ملی خلق» را با رای مستقیم انتخاب می‌کنند و منظورشان از «دموکراسی شورایی»، نهاد «کنفرانس شورایی مردم چین» است (۷). از این جا نتیجه می‌گیرند که «مردم اربابان کشور هستند!» (۸) اما مردم چین، هرگز اربابان کشورشان نیستند! آنان با بردگی مزدی دردناکی، برای پروار کردن سرمایه‌داران چینی و شرکای بین‌المللی‌شان کار می‌کنند. دموکراسی چین نیز مانند تمام دموکراسی‌های امپریالیستی، دموکراسی برای طبقه بورژوا- سرمایه‌دار و دیکتاتوری علیه طبقات تحت ستم و استثمار سرمایه‌داری است. با این تفاوت که در چین، حاکمان تبهکار آن از القاب و ادبیات به عاریت گرفته شده از گذشته سوسیالیستی چین، برای پنهان کردن ماهیت این دیکتاتوری استفاده می‌کنند.

نفوذ امپریالیست‌های چین در ایران، چالش انترناسیونالیستی بسیار مهمی را در مقابل ما می‌گذارد. این چالش در پیامی که مائوتسه دون پیش از مرگ به مردم جهان داد نهفته است! او گفت: «اگر رویزیونیست‌ها (بورژوازی‌ای که خود را در پشت سوسیالیسم و کمونیسم پنهان می‌کند) در چین قدرت را بگیرند، وظیفه کمونیست‌های کشورهای دیگر است که به پرولتاریای چین در انجام یک انقلاب کمونیستی دیگر کمک کنند».

در واقع، مهمترین وجه اشتراک میان ایران و چین امروز آن است که توده‌های مردم در هر دو کشور نیاز عاجل به یک انقلاب کمونیستی دارند. در مقابل «اتحاد استراتژیک» جمهوری اسلامی و چین امپریالیستی، ما باید یک اتحاد انترناسیونالیستی کمونیستی برای انقلاب کمونیستی در هر دو کشور ایجاد کنیم.

پس از هر فرصتی برای تبلیغ و ترویج کمونیسم نوین و معمار آن باب آواکیان در میان کارگران و ستمدیدگان ایران و چین، استفاده کنیم.

### توضیحات:

<sup>1</sup>China Daily, 14 March 2023

<sup>2</sup> چگونه چین آغاز یک خاورمیانه چند قطبی را بشارت می‌دهد، فرارو- دیوید ایگناتیوس؛ ستون نویس واشنگتن پست

<sup>3</sup> سفر شی جین پینگ به مسکو از ۲۰ تا ۲۳ مارس ۲۰۲۳ برای اجرای ضلع دیگری از سیاست «رفرم و توسعه نظام فرمانرایی جهان» بود. یک متخصص چینی در امور روسیه و شرق می‌گوید، سفر شی جی پینگ به مسکو «برای تقویت هماهنگی استراتژیک با روسیه» است ... و چین به دنبال ایجاد نوع جدیدی از روابط بین‌المللی است که مبتنی است بر اصل عدم تعهد، عدم برخورد و عدم اتحاد علیه قدرت سوم.»

<sup>4</sup> Zhao Huirong, Xi's visit to strengthen coordination with Russia, China Daily 17 march 2023 استاد مطالعات اجتماعی چین

<sup>5</sup> Yu Sui, a research fellow at the China Center for Contemporary World Studies

<sup>6</sup> ریموند لوتا. «حقیقت در مورد مائوتسه دون و شی جی پینگ؛ در مورد دموکراسی و دیکتاتوری. در وبسایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م.)

<sup>7</sup> اول استریت جورنال، ۱۷ مارس ۲۰۲۳؛ کوستاس پیریس و جو والاس

<sup>8</sup>China Daily 2023 مارس 14

<sup>9</sup> Chinese People's Political Consultative Conference

<sup>10</sup> China Daily, March 14 2023, page 3

## ایران، نومستعمرة امپریالیسم چین به جای امپریالیسم آمریکا و بریتانیا؟!

امورات جمهوری اسلامی بدون نظارت امپریالیست‌های چین و روسیه نمی‌گذرد. خامنه‌ای نام این رابطه را «اتحاد استراتژیک» گذاشته است، در حالی که یک وابستگی استراتژیک است و ماهیت آن مشابه رابطه‌ای است که رژیم شاه با آمریکا داشت. این «اتحادها» می‌توانند به همان جایی ختم شوند که برای شاه شدند: وقتی منافع آمریکا ایجاب کرد رژیم شاه را رها کرد و راه را برای قدرت‌گیری بنیادگرایان اسلامی باز کرد. در زیر گزیده مقاله‌ای را می‌خوانید که در اردیبهشت ۱۴۰۰ به مناسبت قرارداد ۲۵ ساله میان چین و جمهوری اسلامی نوشته شده بود و نگاهی است به تشابه تاریخی آن با تبدیل ایران از نومستعمره بریتانیا به آمریکا. تمام مقاله را تحت عنوان «سرمایه‌داری امپریالیستی چین و قرارداد ۲۵ ساله با جمهوری اسلامی» می‌توانید در نشریه آتش شماره ۱۱۴ در وبسایت حزب بخوانید: [cpimlm.org](http://cpimlm.org)

## ترکمانچای یا طرح مارشال؟

منتقدین قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین، آن را به قرارداد ترکمانچای تشبیه می‌کنند. در حالی که نزدیکترین تشابه تاریخی، تبدیل ایران از کشور تحت سلطه امپریالیسم بریتانیا به کشور تحت سلطه امپریالیسم آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم است. بعد از خاتمه آن جنگ، امپریالیست‌های فاتح یعنی آمریکا و بریتانیا و فرانسه، مناطق تحت نفوذ امپریالیست‌های مغلوب یعنی آلمان و ایتالیا و ژاپن را در اختیار گرفتند. علاوه بر این امپریالیسم آمریکا بر متحدان خود نیز برتری یافت و نفوذ و سلطه بریتانیا و فرانسه در کشورهای خاورمیانه و برخی از نقاط دیگر جهان را کنار زد. ایالات متحده در این کار از اعمال فشارهای سیاسی و حتی جنگ نیز ابایی نداشت. به طور مثال، در جریان ملی شدن نفت (۱۹۵۱) که مصادف با ریاست جمهوری هری ترومن بود، آمریکا حاضر به اتحاد با بریتانیا علیه دعوی ملی شدن نفت ایران نشد. (۱)

هرچند بعدها در جریان طرح ریزی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد، سازمان‌های امنیتی بریتانیا و آمریکا مشترکاً دست به عمل زدند. یا در مصر در جریان ملی شدن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر، هنگامی که بریتانیا و فرانسه قصد داشتند طی عملیات نظامی موسوم به «تفنگداران» کانال سوئز را اشغال کرده و مانع ملی شدن کانال سوئز شوند، آمریکا به شدت در مقابل بریتانیا و فرانسه ایستاد (۲) این تقابل در سال ۱۹۵۶ میلادی رخ داد. در حالی که پیش از آن، آمریکا با کمک بریتانیا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در ایران انجام داده بود و در جنگ مستعمراتی فرانسه در هندوچین (۱۹۴۶-۱۹۵۴) به کمک امپریالیسم فرانسه شتافته بود. در واقع، امپریالیسم آمریکا، موقعیت هژمونیک بریتانیا و فرانسه را در خاورمیانه از بین برد و سپس، با شرایطی جدید، آنان را شرکای پایین دست خود در سلطه بر کشورهای خاورمیانه کرد.

در ایران، امپریالیسم آمریکا، پس از آن که با کودتایی دولت مصدق را سرنگون و رژیم شاه را حول اتحاد دربار و روحانیت شیعه مستقر کرد، طبق «طرح مارشال» به تجدید سازماندهی ساختار اقتصادی و سیاسی ایران پرداخت. «طرح مارشال» طرح جامعی بود که کلیه نقشه‌های توسعه اقتصادی و جایگاه اقتصادی ایران در تقسیم کار بین‌المللی، روش‌ها و سیاست‌های کلان حکومتی، پیمان‌های نظامی منطقه‌ای، آموزش و پرورش و غیره را در بر می‌گرفت. در واقع، ایران دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محصول «طرح مارشال» بود. این طرح فقط محدود به ایران نبود بلکه هدف از آن عبارت بود از سلطه آمریکا در خاورمیانه و اروپا و کشیدن سدی در مقابل نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) که هنوز تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی نشده بود.

سرکوب امنیتی سازمان‌یافته و سیستماتیک جنبش کمونیستی و جنبش‌های دانشجویی، کارگری، دهقانی و ملی بخشی از «طرح مارشال» بود. قبل از سال ۱۳۵۷، چند هزار مستشار نظامی آمریکایی در ایران حضور داشتند و مرکزیت قدرت در ایران یعنی دربار شاه در تماس و مشاوره دائم و نزدیک با واشنگتن بود.

با پاک کردن فکت‌های تاریخی نمی‌توان خصلت حقیقی قرارداد ۲۵ ساله را فهمید و جنایت‌های امپریالیستی بریتانیا و آمریکا را نمی‌توان زیرا پوشش جنایت‌های امپریالیستی چین و روسیه مخفی کرد. انتخاب از میان امپریالیست‌های «بد» و «بدتر»، بدترین فاجعه برای مردم ایران و کل منطقه است.

## طرح مارشال چین

پیش درآمد قرارداد ۲۵ ساله، قرارداد ششصد (۶۰۰) میلیارد دلاری است که ۱۱ روز پس از تصویب برجام، طی سفر رئیس‌جمهور چین به ایران، میان چین و جمهوری اسلامی به امضا رسید. در آن زمان، تحلیل‌گران بین‌المللی، آن قرارداد را بخشی از «طرح مارشال» چین خواندند. در هر حال، این قراردادها در چارچوب و در خدمت پروژه جهانی جدید به نام «راه ابریشم جدید» یا «ابتکار کمربند-راه» هستند. چین قصد دارد بر اساس یک نقشه درازمدت یا به قولی «راهبردی»، ۶۵ کشور و نزدیک به چهار میلیارد و چهارصد میلیون نفر را در یک شبکه اقتصادی و سیاسی و نظامی، زیر

هژمونی خود سازمان دهد. ایران نیز یکی از مهره‌ها در این نقشه و به طور کلی در رقابت بین‌المللی چین با دیگر قدرت‌های امپریالیستی است. این حرکت کاملاً و به طور زیربنایی از نیازهای یک بلوک سرمایه بزرگ بین‌المللی که پایگاه خانگی‌اش در چین است، بر می‌خیزد. چین منطقه خلیج فارس را «حوزه امنیتی» خود می‌داند و نقشه «راه ابریشم جدید» ناظر بر همین نگاه استراتژیک به روابط قدرت بین‌المللی‌اش می‌باشد.

به این ترتیب می‌بینیم که اهمیت قرارداد ۲۵ ساله، در جایی خارج از حوزه روابط چین و ایران است. به عبارت دیگر، اگر در سطح جهان، جابه‌جایی مهمی در توازن قوای میان امپریالیست‌ها در جریان نبود، این قرارداد هیچ هیاهویی بر نمی‌انگیخت.

اما، پایان ماجرا هنوز نانوشته است و برآمد رویدادهای غیر منتظره می‌توانند نه فقط نقشه «راه ابریشم جدید» بلکه نقشه‌های همه امپریالیست‌ها را برهم زنند. در این میان، آزادی ما در آن است که همراه با اکثریت مردم ایران و منطقه و جهان، انقلاب را سازمان دهیم. تدارک و تسریع یک انقلاب واقعی؛ انقلاب کمونیستی با هدف استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، می‌تواند کاتالیزور شکل‌گیری اوضاع کیفی‌متفاوتی به ضرر مرتجعین و امپریالیست‌ها و به نفع توده‌های مردم شود. انقلابی که به طور کیفی و یک بار برای همیشه، مختصات صحنه سیاسی ایران و منطقه را برهم زند و مسیر نوین و رهایی‌بخشی را در مقابل مردم این کشور و منطقه باز کند و به نوبه خود بر روندهای جهانی (حتا اوضاع داخلی چین و آمریکا) تأثیرات تعیین‌کننده بگذارد. شک نباید کرد که در غیاب چنین انقلابی، نتیجه زورآزمایی‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک میان آمریکا و چین، خروجی اوضاع را تعیین خواهد کرد و این خروجی به نفع مردم نخواهد بود.

۱- نگاه کنید به: کینزر، استیون (۱۳۹۸) همه مردان شاه. شهریار خواجهان. تهران. اختران. چاپ هشتم

2-

Oxford Illustrated History of the British Army. General David Chandler p.349

## ضمیمه ۲

### مستند چین آبی

مستند چین آبی (Blue China) قسمت کوچکی از کارگاه‌های عرق‌ریزان و جهنمی را نشان می‌دهد که سرمایه‌داری بعد از سال ۱۹۷۶ تا به امروز در چین به وجود آورده است.

فیلم هشتاد و شش دقیقه‌ای که در سال ۲۰۰۵ توسط میکا پلید (Micha Peled) ساخته شد و به بررسی زندگی کارگران یک کارخانه پوشاک در یکی از شهرهای جنوب چین می‌پردازد. شخصیت مرکزی این مستند دختر ۱۶ ساله‌ای به نام جاسمین است که از روستایی در مرکز چین به شهر شاخی (Shaxi) در نزدیکی بندر کانتون (گوانگژو) رفته و مشغول به کار می‌شود.

پروپاگانداي جریان غالب در دستگاه ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری به ما می‌گوید: «سرمایه‌داری پس از مرگ مائو، به ویژه سرمایه‌بخش خصوصی، یک جهش بی‌سابقه و رو به جلو در زندگی مردم چین ایجاد کرد» (برای نمونه نگاه کنید به: سید پیمان اسدی. تهران. دنیای اقتصاد: چین چگونه سرمایه‌داری شد؟؛ کوز، رونالد و نینگ وانگ)

اما واقعیت چیست؟ پس از مرگ مائوتسه دون در سال ۱۹۷۶، دولت سوسیالیستی چین به دست بورژوازی جدیدی که در دل حزب کمونیست رشد کرده بود و توسط افرادی مانند تنگ سیائوپینگ رهبری می‌شد، سرنگون شد و در پی آن، اقتصاد سوسیالیستی کاملاً نابود و تبدیل به اقتصاد سرمایه‌داری شد. بنابراین، هرچند چین هنوز نام «سوسیالیسم» و «حزب کمونیست» را نگه داشته است، اما در واقعیت و به مرور به یک اقتصاد و جامعه سرمایه‌داری و سپس سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل شد. چین، یک قدرت سرمایه‌داری امپریالیست است و شاخص‌های سرمایه‌دارانه «رشد» و «توسعه» آن بالا است و احتمال داده می‌شود که در آینده نزدیک به اقتصاد شماره یک جهان تبدیل شود. اما این واقعیت ندارد که «سرمایه‌داری باعث رفاه و خوشبختی اکثریت مردم چین شده است». خیر! چین سرمایه‌داری از ۱۹۷۶ تا به امروز جهنم هولناکی برای کارگران و زحمتکشان و زنان و روستاییان آن بوده است. دولت آن، دولت سرکوبگری که با پیچیده‌ترین تجهیزات امنیتی به سرکوب سیستماتیک مخالفان و شهروندان مشغول است؛ امپریالیسم تازه نفس و حریصی است که در تخریب محیط زیست دست در دست دیگر رقبای امپریالیستش در ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و ژاپن گذاشته است؛ رژیم‌هایی که افزایش ارقام شاخص‌های اقتصادی‌اش را بر کارگاه‌های عرق‌ریزان و بی‌حقوقی مطلق کارگران و کشاورزان چین بنا کرده است. این عقبگرد یکی از فجایع تاریخ بشر بوده است که در را به روی سرمایه‌داری افسارگسیخته‌تر با نتایج مهلک برای انسان و ویرانگر برای محیط زیست باز کرد. مهمترین عامل وضعیت وحشتناک امروز جهان، که حتا بردگی در حال رشد است و تهدید جنگ هسته‌ای و نابودی محیط زیست می‌تواند نوع بشر را از میان ببرد، همین تبدیل چین سوسیالیستی به چین سرمایه‌داری در ۴۶ سال پیش بوده است.

مرور بیشتر در مورد این فیلم و شمه‌ای از تبدیل شدن زنان و مردان چین سوسیالیستی به بردگان مزدی چین سرمایه‌داری را در مقاله «از این شلوارها خون می‌چکد»، نوشته حسام سیه‌سرایبی در آتش شماره ۱۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۰ بخوانید.

## نقشه ای برای تجدید سازماندهی اقتصاد کشورهای خاورمیانه

آنتونی مورس (Anthony Morse) مستند ساز سنگاپوری در سال ۲۰۱۷ چند فیلم مستند در مورد پروژه عظیم «جاده ابریشم جدید» (ابتکار کمربند - راه) و نفوذی که چین امپریالیستی از طریق زیرساخت‌های مواصلاتی، اقتصادی و فرهنگی در مناطق مختلف از جمله خاورمیانه ایجاد کرده است، تهیه کرد. (۱)

پروژه جاده ابریشم جدید که ۶۵ کشور و ۴ میلیارد و ۴۰۰ صد میلیون نفر یعنی شصت درصد جمعیت جهان را به هم متصل خواهد کرد، در سال ۲۰۱۳ شروع شد. آنتونی مورس می‌گوید، این نقشه‌ای است که اقتصاد خاورمیانه از جمله ساختار سوخت فسیلی آن را تجدید سازماندهی خواهد کرد. در چند سال اخیر، ورود سرمایه خارجی چینی به مصر بیش از سرمایه‌های کشورهای غربی بوده و بزرگترین کمپانی‌های سرمایه‌گذاری صنعتی متعلق به چین هستند. چین فقط نفت و گاز از خاورمیانه وارد نمی‌کند. بلکه در حال خرید کمپانی‌های نفتی است، تاکنون بخشی از شرکت آرامکوی عربستان سعودی و شرکت ملی نفت ایران را خریده است. در ایران متروی تهران از صفر با سرمایه چینی و مهندسی چینی ساخته شده است.

مجید حریری رئیس «اتاق بازرگانی چین و ایران» در مصاحبه با آنتونی مورس می‌گوید اکثر یک صد کمپانی بزرگ چینی که در ایران فعال هستند، با دولت ایران یا شرکت‌های شبه دولتی که زیر بال دولت ایران هستند کار می‌کنند و درگیر در ساختن راه آهن و مترو و سد، استخراج نفت و گاز و ساختن پتروشیمی‌ها و پالایشگاه‌ها هستند. چینی‌ها در میدان نفت و گاز آزادگان با شرکت ملی نفت ایران شریک‌اند. صدها متخصص و کارگر چینی و ایرانی تحت مدیریت شرکت نفت چینی و شرکت ملی نفت ایران کار می‌کنند.

پروژه «جاده ابریشم جدید» صرفاً نفوذ و قدرت سخت اقتصادی و لجستیک نیست، بلکه شامل نفوذ و گسترش فرهنگی و «قدرت نرم» آن نیز می‌شود. سالانه به هزاران نفر از کشورهای خاورمیانه بورسیه تحصیل در دانشگاه‌های چین داده می‌شود؛ در سراسر خاورمیانه، انیستیتوهای کنفسیوس در حال رشد و گسترش‌اند. آنتونی مورس آن‌ها را به «انیستیتو گوته» آلمان و شاخه فرهنگی کنسول بریتانیا در هر کشور تشبیه می‌کند. هدف اصلی انیستیتوی کنفسیوس، معرفی جاده ابریشم جدید به مردم کشورهای مختلف است! بنا به گفته این مستند تا سال ۲۰۱۷ شمار انیستیتوی کنفسیوس در صد و بیست کشور جهان، در سطح دانشگاهی به پانصد و در سطح دبیرستانی به هزاران می‌رسید. در تهران، این انیستیتو بخشی از دانشگاه تهران با مدیریت امین بذرافشان است که کلاس‌های فشرده آموزش زبان ماندارین برگزار می‌کند. کلاس‌های رقص ووشوی چینی هم در تهران در میان زنان علاقمندان بسیار دارد.

در پروژه کمربند راه، هر منطقه از جهان به یکی از ایالت‌های چین متصل می‌شود. استان خودمختار نینگشیا (Ningxia) که محل زندگی ملت مسلمان هویی است، مقر فرماندهی سرمایه داران چینی در رابطه با خاورمیانه است. این استان، چهارصد مسجد دارد و با هزینه دولت چین تا کنون هفت هزار «امام» تولید کرده است. نینگشیا از طریق نمایشگاه‌های سالانه سرمایه داران ایران و عربستان و اسراییل و مصر و غیره را زیر یک سقف گرد می‌آورد تا در غرفه‌های مختلف کالاهای خود را عرضه کرده و با یکدیگر و سرمایه داران چین وارد معامله شوند. طبق آمار این مستند، تعداد کمپانی‌های چینی-عربی آنقدر زیاد است که قابل شمارش نیست. فقط در یک مورد در نینگشیا، سرمایه داران چینی با کشورهای عربی مبلغ نود میلیارد دلار قرارداد بستند.

شهر دیگری که مورد علاقه سرمایه داران خاورمیانه است، ایوو (Yiwu) است. به گفته خبرگزاری ایرنا، شهر ایوو «بهشت بازرگانان و تجار ایران» است. بزرگترین شهر فروشگاه‌های جهان که هر نوع کالایی را با هر قیمت و کیفیتی می‌توان سفارش داد. این شهر، کسبه خرد و دست‌فروش‌های جهان سوم و مارکت‌های خنزرپنزر در هر کشور را تأمین می‌کند و از طریق واسطه‌هایی که بومی هر کشور هستند این شبکه را سازمان می‌دهد و کسبه کوچک چینی را به بازار جهانی وصل می‌کند. در حال حاضر ۷۵ هزار شرکت از جمله ۶۸۰۰ شرکت خارجی در این شهر فعال هستند و سالانه حدود یک میلیون تن کالا توسط ۸۰۰ هزار کانتینر به ۲۱۹ کشور و منطقه دنیا صادر می‌شود. بیش از ۱۳ هزار بازرگان خارجی از بیش از صد کشور مختلف در این شهر مقیم هستند. اهمیت تجاری ایران باعث راه‌اندازی خط آهن «ایوو - تهران» برای انتقال کالاهای بازرگانی ایران شده است. یک تاجر ایرانی مقیم شهر ایوو در جواب به سوال آنتونی مورس که «مگر نمی‌توانید این روسری‌ها را در ایران تولید کنید؟» می‌گوید: «در چین، ماشین آلات مناسب وجود دارد و کارگر ارزان است».

1- Iran Deal and China. China's Middle East Strategy. The New Silk Road. World Trade War. Published on March 29 2021, Moconomy

the New Silk Road. China and the ME. Egypt and Iran. The Arab Connection. Published Dec 8 2020

## چرا حداقلی؟

### نقدی بر منشور بیست تشکل

لیلی بابایی

در این نوشته اول از همه، روی سخن ما با تهیه کنندگان منشور بیست تشکل (۱) به عنوان کسانی است که تحمل وضع کنونی را ندارند و واقعاً آرزوی تغییر اوضاع به نفع اکثریت مردم را در دل دارند و جرات هم دارند برای چیزی بجنگند که واقعاً ارزش جنگیدن دارد؛ یعنی یک انقلاب واقعی. از این رو، نقد ما در فضایی ست که وحدت تفکر و اراده را در سطحی بالاتر امکان پذیر کند.

دوم، سوال تأکیدی «چرا حداقلی؟» که در عنوان این نوشته آمده، به خاطر آن نیست که ما قصد داریم از برنامه «حداکثری» حزب‌مان برای انقلاب کمونیستی با هدف استقرار دولت و جامعه سوسیالیستی دفاع کنیم (مدون شده در «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی» ۱۳۹۶ و پیش‌نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» ۱۳۹۶). در واقع، مسئله قرار دادن «حداکثری» در برابر «حداقلی» نیست؛ بلکه مسئله برنامه‌ای است که منطبق بر واقعیت و ضرورت مقابل جامعه مان باشد. یعنی یک انقلاب واقعی! تلاش بر این است تا با فعالیت‌های امروز، روند اوضاع را به سمت رسیدن به موقعیت «اوضاع انقلابی» برای عملی کردن این انقلاب، «تسریع» کنیم. (۲) تلاش می‌کنیم تا فعالیت‌های امروزمان با سیاستی باشد که راه این انقلاب را باز کند و منجر به شکل‌گیری «جنبشی برای انقلاب» مشتمل بر میلیون‌ها نفر شود. به این معنا، نسبت به مبارزات امروز و فوری، رویکردی استراتژیک داریم و با چشم دوختن به آن هدف و الزاماتش، گام‌های امروز را بر می‌داریم.

سوم، زمینه‌ای که اهمیت نقدهایمان به منشور را برجسته می‌کند و تقاضا می‌کنیم به طور خاص به آن توجه شود، اوضاع گرهگاهی است که نه فقط در ایران بلکه در کل جهان در جریان است؛ اوضاع گره گاهی و نه صرفاً «تشدید تضادها». این اتفاق در یک سیستم جهانی دارد رخ می‌دهد و روندی جهانی است. اما، در هر منطقه و کشور، شکل‌های خاص و تبارزات ویژه دارد. اوضاع ایران را هم این روند جهانی شکل می‌دهد و فراتر از آن، ایران تبدیل به یکی از نقاط اشتعال این فرآیند شده است. خیزش ژینا در شرایط نادری در بعد تاریخی و جهانی اتفاق افتاد. شرایط نادری که صحنه امکانات و ضروریات را بسیار متفاوت از شرایط «متعارف» رقم می‌زند و هر نیروی سیاسی در صحنه ایران و جهان و هر آلترناتیو و منشوری که جلو گذاشته می‌شود، توسط این امکانات و ضروریات محک می‌خورد و محدود می‌شود. به ویژه به خاطر چنین وضعی است که در ایران، هیچ امری که ناظر بر منافع اکثریت مردم باشد، در داخل سیستم سرمایه‌داری (حتا با تغییر رژیم جمهوری اسلامی به رژیمی «سکولار» و در «صلح» با جهان - آنگونه که منشور مطالبات حداقلی می‌خواهد) قابل حصول نیست. سیستم سرمایه‌داری با کارکرد خود و سیاست‌هایی که در پاسخ به تأمین ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی‌اش داشته است، همه گسل‌های اجتماعی را به حدی رسانده که در چارچوب سرمایه‌داری غیرقابل حل‌اند. روابط کلان جهانی میان امپریالیست‌ها برهم خورده است. دعوای درون هیئت حاکمه، دولت‌های مقتدر را هم پاره پاره می‌کند. فاشیسم در اروپا قوی‌تر می‌شود. برای اولین بار جنگ نیابتی میان قدرت‌های امپریالیستی بزرگ در قلب اروپا به راه افتاده که مسیرش به سمت جنگ هسته‌ای می‌رود. حتا جامعه‌ای مانند اسرائیل در حال از هم گسیختن است و برای حفظ انسجامش علاوه بر تشدید حمله به فلسطینی‌ها، «دموکراسی آنتی»‌اش را هم سرکوب می‌کند. در این اوضاع اتفاقات بد بیشتری خواهد افتاد. اما امکان چرخاندن وضع به سمت انقلاب هم هست. این جاست آزادی ما!

باب آواکیان این شرایط نادر را اینگونه تحلیل می‌کند: «بحران و شکاف‌های عمیق در جامعه فقط به واسطه روش رادیکال می‌تواند حل شود: چه روش رادیکال ارتجاعی که به شدت جنایتکارانه و سرکوبگرانه و به واسطه ابزار ویرانگر پیش خواهد رفت یا از طریق رهایی‌بخش انقلابی». (۳) درک واقعیت اوضاع جاری اهمیت بسیار دارد زیرا به ما امکان می‌دهد که بتوانیم آینده را بسازیم. اگر بخواهیم اوضاع را بر حسب نظریه‌های رایج درک کنیم و نه از طریق بررسی علمی اوضاع، حتماً نخواهیم توانست خطرات و همچنین فرصت‌هایی را که اوضاع هم زمان و به طور درهم تنیده فراهم می‌کند، برای راه انداختن و به پیروزی رساندن یک انقلاب واقعی استفاده کنیم. پس، بحث ما صرفاً این نیست که «سرمایه‌داری بد است و سوسیالیسم خوب است!» با حرکت و دینامیک‌های بنیادینی مواجهیم که دو آینده بیشتر متصور نیست: آینده‌ای وحشتناک یا حقیقتاً رهایی‌بخش! در این چارچوب است که «مطالبات حداقلی» را بیش از پیش در تضاد با واقع‌بینی ماتریالیست دیالکتیکی می‌بینیم.

اوضاع کنونی جهت‌گیری‌های روشن و مرزبندی‌های تیز طلب می‌کند. مردمی که چنین به پا خاستند و مشروعیت رژیم را به خاک کشیدند و در جنگی نابرابر، در مقابل نیروهای تا به دندان مسلح‌اش مبارزه کردند، می‌توانند و باید نه در جایگاه مطالبه‌گری بلکه در جایگاه تعیین تکلیف حکومت و کسب قدرت سیاسی قرار بگیرند. عاملیت مردم در قدرت سیاسی فشرده می‌شود و با چنین پشتوانه ایست که می‌توان «فرمان» صادر کرد. بدون قدرت سیاسی، هیچ فرمانی صادر شدنی نیست. اما اگر منشور خود را نه در جایگاه کسب قدرت سیاسی بلکه در جایگاه مطالبه‌گری از آن می‌داند، باید روشن کند کدام قدرت سیاسی؟ با چه محتوای طبقاتی؟

میدان مبارزه امروز توسط اپوزیسیون‌های ارتجاعی با حمایت‌های امپریالیستی برای کانالیزه کردن خشم و خیزش مردم به مجاری دلخواهشان اشغال شده است و برای ما روشن است که منشور بیست تشکل سعی کرده است که به این معضل پاسخ دهد. اما چنین پاسخی، به معضل جواب نمی‌دهد. این منشور در ادامه می‌تواند فضای بحث را باز کند و همه‌مهمه و جوشش فکری وسیع راه بیندازد در مورد این که چرا رنج‌هایی که مردم ما در ایران و جهان می‌کشند کاملاً غیر ضروری‌اند و چرا انقلاب به معنای از بین بردن ریشه‌ی این رنج‌هاست و امروز چطور می‌توانیم راه چنین انقلابی را در ایران بسازیم و به پیروزی برسانیم؟ و فردا جامعه را حول چه اصول و کارکردها و ساختارهایی بنا کنیم؟ زمانی که آلترناتیوهای ارتجاعی در



صحنه به طور سازمانیافته فعال هستند، قطعاً باید قطب مقابل نیز فعال تر، متشکل تر و روشن تر برای تأثیرگذاری به صحنه بیاید. در چنین شرایطی کار «نیمه خوب» کردن و ایستادن در میانه این دو قطب، نهایتاً به نفع قطب ارتجاعی که هسته مستحکم و سازمانیافته‌ای دارد تمام می‌شود. هنگامی که اقشاری از مردم از زنان و دانشجویان و بانسختگان و کارگران و... به واسطه خیزشی چنین عظیم فعال می‌شوند، بی‌تردید باید به جای طرح آترناتیوهای مبهم، مبنای واقعی به هم پیوستگی‌شان را پیش پای همه مردم گذاشت. منشور می‌تواند علاوه بر طرح صریح معضلات یا گسل‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ایران (ستم بر زنان، سرکوب و زندان، فقر و بیکاری، ستم ملی، تخریب محیط زیست، جنگ‌های منطقه‌ای و قوانین شریعت و دولت دینمدار) با مرزبندی با دو جریان منسوخ بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم و شناساندن ریشه‌های به وجود آورنده این گسل‌ها در سیستم سرمایه‌داری، برای ایجاد یک قطب‌بندی مساعد به حال انقلاب راهگشایی کند. حتی فعالیت‌های کمتر از انقلاب و جنگیدن برای یک سری مطالبات را لازم است در این چارچوب پیش ببریم و به طور خستگی‌ناپذیر و فعالانه برای برهم زدن قطب‌بندی موجود و ایجاد قطب‌بندی مساعد به حال انقلاب کار کنیم، تا واقعاً یک محصول مثبت از درون این اوضاع بیرون بیاید. به میدان آوردن نیروی ضروری برای سرنگون کردن این رژیم و کلیت سیستمی که این رژیم‌های ارتجاعی را تولید می‌کند، و ایجاد یک سیستم بنیاداً متفاوت، کاملاً وابسته به این نوع تلاش است.

## یک صد سال عقب‌ماندگی!

منشور بیست‌تشرین شکل در کنار شمردن مطالباتش چارچوبه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیز جلو گذاشته است که اتفاقاً دستیابی به این مطالبات در آن چارچوبه، ممکن نیست. چارچوبه منشور با عباراتی چون «یکصد سال عقب‌ماندگی و در حاشیه ماندن آرمان بر پایایی جامعه‌ای مدرن و مرفه و آزاد در ایران» پیش گذاشته شده است. این یعنی، یک نظام سرمایه‌داری و در چارچوب سرمایه‌داری جهانی موجود. منشور از آرزوی «رهایی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و دیکتاتوری» صحبت می‌کند که واضح است جز با گذر کردن از شیوه تولید سرمایه‌داری ممکن نیست. اگر این مطالبات در چارچوب یک نظام سرمایه‌داری «متعارف» (غیر دینمدار و در صلح و رابطه با همه کشورهای جهان) ممکن بود، که منشور پهلوی بیشتر امکان برآورده کردنش را دارد! چون پشتوانه قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری را دارد و سرمایه‌داران مستقر در لس آنجلس هم آماده‌اند که فوراً تکلیف «ثروت‌های زیرزمینی بالقوه» را تعیین کنند! در رقابت با امپریالیست‌های آمریکایی، امپریالیست‌های چینی هم وعده آن را می‌دهند که برخلاف امپریالیست‌های آمریکا و بریتانیا، کشورهای «جهان سوم» (از جمله ایران) را از «عقب‌ماندگی و فقر» بیرون خواهند آورد. عقب‌ماندگی و فقر و استثمار در کشورهای «جنوب جهانی» (یا «جهان سوم») روی دیگر «توسعه و رفاه و دموکراسی» نسبی است که به مدت چند دهه در کشورهای «شمال جهانی» (یا کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی) وجود داشت که آنهم در اوضاع کنونی جهان در حال فروپاشیدن است. این دوگانگی و شکاف عظیم، کارکرد و دینامیک متعارف سرمایه‌داری در عصر کنونی است. نادیده گرفتن این واقعیت انکارناپذیر حتی به اندازه سر سوزن مردم ما را به مطالبات پایه‌ای‌شان نخواهد رساند. فقط کشورهایی که انقلاب سوسیالیستی کرده‌اند توانسته‌اند از تله عقب‌ماندگی و فقر و استثمار خود را رها کنند. این یک فکت تاریخی است و نادیده گرفتن آن تا کنون فاجعه بار بوده است.

عقب‌ماندگی ایران و کشورهای خاورمیانه نه‌آنطور که جمهوری اسلامی تبیین می‌کند، نتیجه «تهاجم فرهنگی و استعمار» جهانیست و نه‌آنطور که این منشور در لفافه و بسیاری دیگر به وضوح تبیین می‌کنند، نتیجه عدم دریافت مدرنیته و دموکراسی سرمایه‌داری. عقب‌ماندگی اقتصادی ایران و حاکمیت رژیم‌های مستبد گاه «سکولار» و گاه دینمدار در ایران در صد سال گذشته، محصول روابط سرمایه‌داری-امپریالیستی است. این روابط است که کشورهای تحت سلطه‌ای مانند ایران را هم از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده نگاه می‌دارد-یعنی به طور تبعی در سیستم اقتصادی جهانی ادغام کرده و در خدمت به منافع کشورهای امپریالیستی که صدور سرمایه می‌کنند سازمان می‌دهد- و هم به لحاظ سیاسی آن‌ها را کنترل می‌کند- هر دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی به شکل‌های مختلف، مصداق همین نوع کنترل بودند. این منشور هرچند علیه یک صد سال شاه و شیخ موضع می‌گیرد، اما به این نمی‌پردازد که این یکصد سال شیخ و شاه در چه چارچوبه و بستری تولید شده است؟ مگر می‌شود آنان را بدون ریشه کن کردن خاکی که این‌ها را می‌پروراند و تولید می‌کند، از بین برد؟

این منشور اگر در برابر منشور پهلوی قصد داشت نقطه قوت اساسی داشته باشد، این کار را نه با جلو گذاشتن لیستی بهتر و کامل‌تر بلکه با تعیین چارچوبه‌هایی محکم‌تر می‌بایست انجام می‌داد. هر منشوری که در مقابل منشور ائتلاف پهلوی فقط بخواهد مفاد بهتری ارائه کند و در چارچوبه‌اش با امپریالیسم و بنیادگرایی دینی که مثل دو چرخنده باهم حرکت می‌کنند و صحنه تحولات ایران و خاورمیانه را رقم می‌زنند مرزبندی نکند، به تقویت همان منشور پهلوی منجر می‌شود که با پشتوانه امپریالیستی می‌خواهد جمهوری اسلامی را از قدرت بر کنار کند. نادیده گرفتن دینامیک‌های واقعی سیستم، هر فرد یا گروهی را - حتی با بهترین نیت‌ها برای پایان دادن به رنج بشریت- در درون گرداب خود اسیر می‌کند. اصرار ما بر مرزبندی روشن با بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم (امپریالیسم به عنوان نظام سرمایه‌داری که به طور جهانی و با رقابت‌های ویرانگر، استثمار و انباشت سرمایه می‌کند) از همین واقعیت نشات می‌گیرد.

## روش و رویکرد منشور به واقعیت‌ها

روش و رویکرد به کار گرفته شده در نوشتن این منشور کوتاه، هم در کلیت آن و هم در جزئیاتش بازتاب دارد. مثلاً در خیزش اخیر، مهمترین مسئله نقش زنان علیه حجاب اجباری بود. ستم بر زنان در ایران تحت حاکمیت دولت دینمدار سرمایه‌دار که مبتنی بر قوانین شریعت اسلامی است با مرکزیت حجاب اجباری اعمال می‌شود. اما منشور، به طرز حیرت‌انگیزی مسأله حجاب اجباری را مسکوت می‌گذارد در حالی که ژینا را به خاطر تبعیت نکردن از آن به قتل رساندند و این جرعه خیزشی شد که اکت اصلی‌اش حجاب سوزان بود و با مطالبه حدقلی سرنگونی این رژیم همراه شد.

مگر حجاب اجباری به مدت ۴۴ سال از ستون‌های اصلی تحمیل حکومت دینمدار فاشیست بر زنان و بر کل جامعه نبود؟ پس چطور می‌شود آن را مسکوت گذاشت! شاید نیت این بوده است که بر مطالبات اقتصادی تکیه گذاشته شود. اما دوستان فراموش نکنید که: ایدئولوژی فشرده سیاست و سیاست فشرده اقتصاد در هر سیستم حاکم است. ارتباط میان ایدئولوژی و سیاست و اقتصاد، نه در یک خط مستقیم بلکه به گونه‌ای پیچیده برقرار می‌شود، اما قطعاً ارتباطی درهم تنیده و واقعی است. در جمهوری اسلامی، حجاب اجباری، برای حفظ «نظام مقدس» کلیدی است؛ حتا به بهای گرسنه و پابرنه کردن مردم. نگاهی به ردیف‌های بودجه جمهوری اسلامی می‌تواند این را ثابت کند و اگر قانع نشدید به حملات شیمیایی به مدارس دخترانه نگاه کنید.

یک مسئله مهم دیگر که منشور به آن نپرداخته ستم بر مهاجران افغانستانی در ایران است. اولاً، کارگر مهاجر افغانستانی بخش جدایی ناپذیر از پیکر طبقه کارگر در ایران است. ثانیاً در ایران، طی ۴۴ سال گذشته مهاجرین افغانستانی به طور سیستماتیک در چارچوب ساختارهای ستم ملی حاکم در ایران جای داده شده‌اند و تبدیل به یک ملت تحت ستم در ایران شده‌اند، در کنار ملت‌های تحت ستم دیگر مانند کرد و و بلوچ و ترکمن و عرب و ترک و لر.

منشور بیست تشکل، خواهان «عادی‌سازی روابط خارجی در بالاترین سطوح با همه کشورهای جهان» است. چگونه روابطی و در چگونه جهانی؟ آنچه بر سر مردم داخل مرزهای کنونی ایران می‌آید، محصول رابطه غیر عادی جمهوری اسلامی با جهان نیست! بلکه خود جمهوری اسلامی محصول این جهان است. جهانی که به کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه تقسیم شده و روابط عادی‌اش شامل رقابت خصمانه بین خود کشورهای امپریالیستی و رابطه سلطه‌گرانه کشورهای امپریالیستی با کشورهای تحت سلطه است. این گونه «مطالبات» به تقویت توهومات سیاسی در میان مردم در مورد معجزات «روابط خارجی» دامن می‌زند؛ از جمله این که اگر رژیم در ایران قدرت را بگیرد که روابط حسنه‌ای با کشورهای غرب داشته باشد، آن‌ها بخشی از «رفاه و دموکراسی» خودشان را به ایران منتقل خواهند کرد! چرا باید مردمی را که برای تغییر واقعی از جان می‌گذرند، با این توهومات آغشته کرد؟ این درست نیست!

شیوه تفکر جاری در این متن و همچنین توجیهاتی که پس از انتشار آن برای این گونه پایین کشیدن افق‌ها شده، در وهله اول پراگماتیستی است. یعنی در حصار «ممکن‌ها» در چارچوب سیستم، می‌ماند و آن را مطلوب جلوه می‌دهد. خود این مسئله از شیوه تفکر واقع‌گرایی درتزمینیستی (جبرگرایانه) بر می‌آید. یعنی امکان آنچه می‌تواند بشود را پیشاپیش به آنچه اکنون هست، مشروط می‌کند. در حالی‌که واقعیت از جمله واقعیت جامعه و مبارزه، بسیار تضادمند است و تضاد یعنی امکانات متفاوتی در دل همین واقعیت جاری وجود دارد و بسته به این که چه نیروهایی روی کدام بخش تضاد تأثیر بگذارند می‌تواند به سمت و سوی متفاوتی برود. این منشور کدام احتمال را امکان‌پذیرتر می‌کند؟ امکان یک انقلاب واقعی را یا امکان ماندن در همین سیستم را؟ منشور به مخاطبش می‌گوید تنها چیزی که امکان‌پذیر است این است که در چهارچوبه نظام سرمایه‌داری کنونی، یکسری خواسته‌های مربوط به حق و حقوق مثل آزادی‌ها و توزیع عادلانه‌تر ثروت برای کم کردن فقر پیش بگذاریم؛ احتمالاً با این فرض که به طور کلی تا رسیدن به انقلاب سوسیالیستی خیلی زمان می‌برد و امروزه در همین چارچوبی که هست، این تنها کاریست که می‌توانیم پیش ببریم. تاکید می‌کنیم که مسئله این نیست که همه باید انقلابی و کمونیست باشند و هر کار کمتر از انقلابی غیر قابل قبول است!

بسیاری از مبارزات کنونی می‌توانند مبارزاتی باشند که اهداف فوری و عادلانه را دنبال می‌کنند که «کمتر از انقلاب» است اما با سیاستی پیش برده می‌شوند که اوضاع را به سمت انقلاب «تسریع» می‌کنند. به طور مشخص، امروز تمام کارزارهای مبارزاتی حول ستم‌ها از کارزار آزادی زندانیان سیاسی و کارزار ضد ستم ملی و ضد پدر/مردسالاری تا مطالبات عمومی، می‌توانند و باید صف‌آرایی و قطب‌بندی سیاسی نامساعد در جامعه را برهم زده و آن را تجدید قطب‌بندی کنند. یک مثال بزیم: قطب‌بندی نامساعد «اصلاح‌طلب-اصول‌گرا» با سیاست «کمپین یک میلیون امضاء» که خود را در چارچوبه نظام حاکم قرار داده بود، نه تنها برهم نخورد بلکه موجب تقویت جمهوری اسلامی شد. امروز هم هر مبارزه عادلانه‌ای که در چارچوبه جا به جایی رژیم حاکم با رژیم «سکولار و مدرن» گذاشته شود، صاحب دینامیک مشترک با منشور اتوبوس پهلوی خواهد شد (بگذریم از این که در اوضاع کنونی جهان، آن اتوبوس می‌تواند خیلی زود توسط حامیان قدرتمندش به گاراژ سپرده شود یا در اتحاد با جناحی از سپاه و ارتش تبدیل به یک کامیون نظامی بشود. همان طور که در مصر در جریان «بهار عربی» اتوبوسی که ژنرال السیسی راننده‌اش بود و لیبرال‌ها و چپی‌ها مسافران‌ش، کامیون نظامی بیرحمی از آب در آمد). بازم لازم است تاکید کنیم که در این جا بحث ما بر سر «منزه» بودن و نزدیک نشدن به مقوله‌های بورژوازی مانند سکولاریسم و مدرن و غیره نیست. بلکه در مورد واقعیت و دینامیک و جهت‌پویندگی پدیده هاست. سکولاریسم و پیشرفت در چارچوب سوسیالیسم یک محتوا و حرکت و جهت دارد که منافع اکثریت تحت ستم و استثمار را در بر می‌گیرد و در چارچوب سرمایه‌داری کاملاً محتوایی دیگر که شامل پدرسالاری و انواع شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی و البته «مدرنیسم و توسعه اقتصادی» از نوع جهان‌سومی‌اش است. همانطور که رژیم‌های پهلوی نمونه آن بودند.

مسئله این است که حتی زمانی که در حال ایجاد اتحادهای وسیع مبارزاتی با اهدافی کمتر از انقلاب کمونیستی هستیم، آیا شیوه تفکرمان به ما اجازه می‌دهد تا پتانسیل‌های واقعی را همانطور که وجود دارند ببینیم و روی آن‌ها به طور مثبت تأثیر بگذاریم؟ یا برعکس شیوه تفکرمان تبدیل به کشتی می‌شود تا در مقابل وضع موجود و چارچوبه موجود تعظیم کنیم؟ چارچوبه‌ای که در سطح کلان، چارچوبه سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی است و در سطوح مختلف، فکر و ایده هم برای اقشار مردم تولید می‌کند. مردم به طور خودبخودی در چارچوبه همین تفکراتی که سیستم تولید می‌کند، فکر و حتی آرزو می‌کنند. افکاری که منطبق بر تولید و مبادله کالایی است و انواع تئوری‌ها را درباره چگونه بهتر کردن جایگاه افراد در همین سیستم، تولید می‌کند. بنابراین مردم، حتی تحتانی‌ترین و ستم‌دیده‌ترین اقشار مردم از این تفکرات که توسط سیستم تولید می‌شود در امان نیستند که به راحتی با رجوع به آن‌ها و خواسته‌هایشان بتوان اطمینان حاصل کرد که منافع خود آن‌ها تأمین خواهد شد. اتفاقاً بر عکس، باید با

همین مردم که شجاعانه علیه حاکمیت جمهوری اسلامی و برای سرنگونی‌اش می‌جنگند متحد شد اما هم زمان شیوه تفکرشان را تغییر داد تا به طور علمی به واقعیت و راه تغییر نگاه کنند و برای انقلاب آماده شوند. باب آواکیان می‌گوید: «مردم باید سر خود را بالا بگیرند و دیدشان را وسعت بخشند، به فراسوی آنچه که به صورت بلافصل در اطرافشان است نظر کنند، از توهّمات و «راه حل»‌های دروغین گسست کنند، و برای فهم اساسی واقعیت آنچه در اطرافشان می‌گذرد، برای عمیق‌تر کردن درکشان از امور، متد کمونیسم نوین را به دست گیرند - برای این که بفهمند چه مقیاس بزرگی از بُرد یا باخت در بطن اوضاع کنونی نهفته است و چه امکانات عظیمی در همه این شرایط وجود دارد، امکاناتی که صرفاً منفی نیستند بلکه امکانات بسیار مثبتی برای تغییر رادیکال نیز در این شرایط وجود دارد.»

طنز تلخ ماجرا اینجاست که آنچه تفکر واقع‌گرایی دترمینیستی و این منشور به عنوان نمودی از آن، ممکن می‌داند، در واقعیت امکان‌پذیر نیست! - یعنی بسط یافتن دموکراسی و رفاه غربی به ایران در چارچوب سرمایه‌داری در بطن شرایط و تضادهای حادث‌شونده کنونی - و آنچه تلویحا ایدئالیستی و دور از دسترس می‌داند یعنی انقلاب واقعی، بیش از همه وقت و بیش از هر راه حل میانه و حداقلی، امکان‌پذیر و واقع بینانه است. همانطور که باب آواکیان در مقاله «آینده‌ای وحشتناک یا حقیقتاً رهایی‌بخش» به طور علمی تحلیل و ثابت می‌کند: «زمان دارد از دست می‌رود و همراه با آن اوضاع به سمت فرجام فاجعه بار شتاب گرفته است. آن مقدار زمانی را که هنوز داریم نباید توسط آن چه به ویژه اکنون هیچ نیست جز مانوردهی بی‌معنا در چارچوب این سیستم و انتخابات‌های آن، هدر بدهیم، این زمان را باید با اضطراری ضروری صرف ساختن راه به سمت تنها راه حلی که می‌تواند مانع از آن فاجعه شود کنیم و از درون این تلاش یک چیز حقیقتاً مثبت بیرون بیاوریم: وقوع یک انقلاب واقعی... سیستم ستمگر حاکم را باید سرنگون کرد. یعنی، نیروهای سازمان‌یافته انقلابی باید نهادهای سرکوب قهریه آن را درهم شکنند، مغلوب و مضمحل کنند. به همین علت لازم است که اوضاع به وراى صرفاً اعتراضات توده‌ای، هرچقدر هم که رزمنده و راسخ باشند برود و تبدیل به یک انقلاب واقعی شود.» (۴)

با وجود خیزش بی‌نظیر و دستاوردهای بزرگ آن اما قطب‌بندی سیاسی موجود به نفع انقلاب نیست. در یک طرف حکومت است و در طرف دیگر صفی از جریان‌های ناهمگون، کمابیش مشابه همان صف‌بندی که در سال ۵۷ در مقابل رژیم شاه شکل گرفته بود. این قطب‌بندی باید عوض شود تا کیفیت خیزش و لاجرم قدرتش در مقابل جمهوری اسلامی بالا رود و از آن مهمتر، اوضاع به سمت انقلاب «تسریع» شود. ضدیت با شاه و شیخ به تنهایی برای ایجاد این قطب‌بندی کافی نیست بلکه باید ریشه‌های این ضدیت را در دینامیک‌های سیستم دید و آن را به ضدیت با کل سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی و ارتجاعی که درونش تولید می‌شود یعنی بنیادگرایی دینی بسط داد. این کار مردم را در درست‌تر دیدن معضلات و ریشه‌های آن‌ها کمک می‌کند. این که اینبار مردم در ایران و متأثر از آن باقی مردمان ما در خاورمیانه و در کل جهان موفق می‌شوند که از سیستم طبقاتی استثمار و ستم‌رهایی پیدا کنند یا بندهای ستم بر پیکر آن‌ها قوی‌تر خواهد شد، به کار ما وابسته است.

همه چیز وابسته به آن است که بتوانیم مردمی انقلابی را به مثابه یک نیروی قدرتمند انقلابی به میدان بیاوریم که از میان ستم‌دیده‌ترین ستم‌دیدگان و همه بخش‌های جامعه برخاسته‌اند ... جنبشی که از همان ابتدا سازمان یافته است و پیگیرانه با افقی سراسری حرکت می‌کند، تمام جامعه را متأثر می‌کند، مختصاتی را که توده‌های مردم از دریچه آن مسائل را می‌دیدند عوض می‌کند و بر واکنش همه و هر نهاد جامعه تأثیر می‌گذارد.

ما به دنبال سرنگونی جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی برای تشکیل جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران هستیم. جمهوری سوسیالیستی یک جامعه بنیاداً متفاوت از لحاظ روابط اجتماعی و سیاسی، روابط تولیدی و ایده‌ها و فرهنگ خواهد بود. جامعه‌ای که مردم در آن آگاهانه برای از بین بردن هرگونه ستم و استثمار، تبعیض و تمایزات ستمگرانه و برتری‌طلبانه فعالیت می‌کنند و از مبارزات همه مردم دنیا برای ساختن جهانی بنیاداً نوین حمایت می‌کنند. حزب کمونیست ایران (م ل م)، مختصات این جامعه را در سند پیش‌نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین» و راه رسیدن به آن را در سند «استراتژی انقلاب» تدوین کرده است. هرچند هیچ تضمینی برای دست یافتن به این هدف وجود ندارد، اما تحقق آن یک امکان واقعی است! ما پیروان کمونیسم نوین و باب آواکیان این فراخوان علمی او را صحیح می‌دانیم و آن را دنبال می‌کنیم: کاری که ما انجام می‌دهیم - کاری که همه کسانی که می‌خواهند جهانی و آینده‌ای را ببینند که ارزش زندگی را داشته باشد، جایی که انسان‌ها در همه نقاط جهان می‌توانند در کمال انسانیت خود شکوفا شوند. آنچه همه ما انجام می‌دهیم می‌تواند در این که نتیجه چه باشد، تفاوتی عظیمی ایجاد کند. جرأت کنید بخشی از نیروهای این انقلاب تاریخی شوید. جرأت کنید با عزم و اراده برای واقعیت بخشیدن به این انقلاب کار کنید. جرأت مبارزه کردن و جرأت پیروز شدن را داشته باشیم!

توضیحات:

- ۱- منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های مستقل صنفی و مدنی ایران
- ۲- ارزیابی از خیزش کنونی و شرایط تسریع اوضاع به سمت شکل‌گیری «اوضاع انقلابی» در سرسخن نشریه آتش شماره ۱۳۷ «برای انقلاب، وضعیت انقلابی را باید ساخت» تشریح شده است. آواکیان، شرایط پایه‌ای برای انجام یک انقلاب را در سه شرط خلاصه می‌کند: «وجود بحرانی در جامعه و حکومت چنان عمیق و چنان مختل‌کننده «روند معمول امور» که کسانی که برای مدت مدیدی بر ما حکومت کرده‌اند، دیگر نتوانند به سیاق «معمول»، آن طور که مردم را عادت به پذیرش آن داده بودند، حکومت کنند. \*وجود یک مردم انقلابی که شمارشان به میلیون‌ها نفر می‌رسد، در حالی که «وفاداری»‌شان به سیستم درهم شکسته شده است، و عزم‌شان به جنگ برای یک جامعه عادلانه، بزرگتر از ترسشان از سرکوب قهرآمیز سیستم است. \*وجود یک نیروی انقلابی سازمان یافته ... نیرویی که در زمینه تدارک و اجرای انقلاب متکی بر علمی‌ترین رویکرد است و به طور سیستماتیک در تلاش است آن را به کار ببرد و به طور روزافزونی چشم توده‌های مردم به این نیرو است که آنان را در به وجود آوردن تغییر رادیکالی که به اضطرار مورد نیاز است، رهبری کند. (آواکیان، آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی‌بخش) این سه شرط جدا از یکدیگر حرکت نمی‌کنند بلکه رابطه برهم‌کنش پویا دارند. به هر میزان که هر یک به جلو حرکت کند بر دو شرط دیگر تأثیر می‌گذارد و در میان آن‌ها تکامل و حرکت شرط دوم، تأثیر تعیین‌کننده بر وضعیت دو شرط دیگر دارد.

- ۳- آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی‌بخش، باب آواکیان
- ۴- دوران نادری که انقلاب را ممکن می‌کند، فرارسیده! باب آواکیان

# دست سرمایه‌داری - امپریالیسم، گلوی هفت میلیارد انسان را می‌فشرد!

## نیاز عمیق به ایجاد جهانی بنیاداً نوین داریم!

### CAPITALISM-IMPERIALISM—THE SUFFOCATION OF SEVEN BILLION— AND THE PROFOUND NEED FOR A WORLD ON NEW FOUNDATIONS

by Bob Avakian

July 23, 2020 | revcom.us

حاکمان این کشور و آنان که منافع حاکمان را نمایندگی می‌کنند، بی‌وقفه پُز می‌دهند که گویا سیستم سرمایه‌داری آن‌ها «آزادی، ابتکار عمل و خلاقیتی» را میسر کرده که به نظر آن‌ها ثروت عظیمی را برای مردم این کشور به وجود آورده است و فقط سیستم سرمایه‌داری می‌تواند چنین کند. آن‌ها دائماً به کمونیسم بهتان می‌زنند که سیستم سرکوبگری است که در آن، مردم هیچ آزادی ندارند و نه تنها ابتکار عمل و خلاقیت‌شان تشویق نشده و پاداش نمی‌گیرند بلکه سرکوب شده و سترون نگاه داشته می‌شود. همه این حرف‌ها، بنیاداً غلط و در واقع کاملاً وارونه است.

اولاً ثروتی که این‌ها به آن می‌بالند، حتی در همین ایالات متحده به شدت نابرابر توزیع شده است؛ به طوری که درصد بسیار اندکی، حجم بزرگی از این ثروت را در اختیار دارند. علاوه بر آن، ذاتاً این ثروت بر بنیان جنایت‌های توصیف ناپذیر علیه بشریت، در گذشته و تا به امروز، به وجود آمده است. ابتدا به ساکن باید بدانیم که: «ایالات متحده آمریکا کشوری است که قلمروی خود و بنیان‌های ثروتش را از طریق فتح سرزمین‌های دیگر، نسل‌کشی (جنوسید)، برده‌داری و استثمار بیرحمانه امواج پی‌پای مه‌اجران، ایجاد کرد.»<sup>۱</sup>

و امروز، «ثروت و قدرت ایالات متحده آمریکا بر سیستم جهانی استثمار امپریالیستی استوار است که مشتمل است بر یک شبکه بین‌المللی از کارگاه‌های عرق ریزان، معادن و مزارع کنترل شده توسط شرکت‌های بزرگ و در این شبکه بین‌المللی صدها میلیون و نهایتاً میلیارد‌ها انسان در شرایطی که خیلی بهتر از برده‌ها نیست، اسیر هستند.»<sup>۲</sup>

این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم که مبتنی بر استثمار و مافوق استثمار بی‌رحمانه توده‌های مردم است و با رقابت‌های وحشیانه میان شرکت‌های عظیم سرمایه‌داری و نهادهای مالی و همچنین رقابت میان دولت‌های سرمایه‌داری مشخص می‌شود، عمیقاً آزادی، ابتکار و خلاقیت میلیارد‌ها انسان را خفه می‌کند -- یعنی اکثریت قاطع جمعیت هفت میلیارد نفری کره زمین که شامل شمار عظیمی از کودکان است که با دستمزدهای بخور و نمیر ساعات طولانی کار بردگی می‌کنند، شامل شمار عظیمی از مردم در کشورهای جهان سوم (آمریکای لاتین، آفریقا، خاورمیانه و آسیا) است که از روستاهایشان کنده شده و به زاغه‌های حاشیه شهرها پرتاب شده‌اند و به اجبار فقط می‌توانند در اقتصاد «غیر رسمی» قانونی و غیرقانونی شغلی یافته و با دستمزد بخور و نمیر کار کنند. تحت این سیستم و با حاکمیت پدرسالاری که بخشی از سوخت و ساز سرمایه‌داری است، آزادی، خلاقیت و ابتکار عمل میلیارد‌ها زن، اغلب با بیرحمی فوق‌العاده، خفه و سرکوب می‌شود.

در جنگ‌هایی که مستقیماً توسط امپریالیست‌های در حال رقابت با یکدیگر، به راه افتاده (مانند جنگ جهانی اول و دوم) یا در جنگ‌هایی که امپریالیست‌ها از نیروهای محلی در حال نزاع با هم حمایت کرده‌اند، ده‌ها میلیون نفر کشته شده‌اند. و همه این جنایت‌ها برای چه بوده است؟ برای به دست آوردن کنترل مناطق استراتژیک جهان، خون‌ریزی برای به دست آوردن منابع طبیعی کلیدی، بازارها و سلطه بر اهالی کشورهای که از فرط فقر در مقابل بهره‌کشی مرگبار این‌ها، آسیب پذیر بودند.

نیم‌نگاهی کنیم به واقعیت زشتی که در پس حرف‌های گنده در تجلیل و تحسین سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم زده می‌شود:

در این جهان، خیل عظیمی از بشریت در فقر تکان‌دهنده‌ای به سر می‌برند. ۲٫۳ میلیارد انسان حتی از توالت‌های ساده و صحرائی نیز محرومند و جمعیت بی‌شماری از بیماری‌های قابل پیشگیری رنج می‌برند. هر ساله میلیون‌ها کودک از بیماری و گرسنگی می‌میرند، و هم زمان ۱۵۰ میلیون کودک، به عنوان کودکان کار به اجبار اسیر استثمار بی‌رحمانه می‌شوند. و تمام اقتصاد جهان بر بنیان شبکه وسیعی از کارگاه‌های عرق‌ریزان است که تعداد بیشماری از زنان در آنجا مشغول به کار هستند و مرتباً مورد سوء استفاده جنسی و تجاوز قرار می‌گیرند. این جهانی است که در آن ۶۵ میلیون پناهنده به دلیل جنگ، فقر، آزار و تعقیب و اثرات گرمایش زمین، جابجا شده‌اند.

و این سیستم، از طریق نابودی محیط زیست و حضور دائمی خطر نابودی هسته‌ای، آینده بشریت را به طور جدی و روزافزون به خطر انداخته است. در خود ایالات متحده آمریکا (که «ثروتمندترین کشور» جهان است) ده‌ها میلیون نفر، خصوصاً در مراکز شهری، در شرایط محرومیت جدی زندگی می‌کنند و بسیاری از مردم امکان یافتن شغلی با «دستمزد قابل زندگی» را ندارند یا اصلاً امکان یافتن هیچ شغلی را در «اقتصاد رسمی» ندارند. علاوه بر آن، همواره در معرض تبعیض در آموزش، مسکن، خدمات درمانی و غیره نیز هستند. و کل این وضعیت، توسط ترور دائمی پلیس که شاخص آن قتل‌های مکرر است، تحمیل می‌شود.

پاندمی فعلی کووید-۱۹، این نابرابری‌ها را هم عمیق‌تر کرده و هم افزون‌تر. در کل جهان و همچنین در همین جا، کسانی که پیش از این هم به سختی تحت ستم و گرفتار فقر بودند، و هرگز دسترسی به سیستم خدمات درمانی مناسب نداشتند، در نتیجه پاندمی ضربات سختی خوردند.

حتی قبل از ضربه پاندمی کووید-۱۹ که تأثیرات ویرانگری بر معیشت توده‌های مردم داشت، ده‌ها میلیون نفری که به طور منظم شاغل بودند با حقوق ناچیزشان روز به روز زندگی می‌گذراندند، برای تأمین عزیزانشان تقلاً می‌کردند، با این امید که آینده بهتری برای فرزندانشان مهیا کنند.

بسیاری از آنان بار بدهی‌های سنگین را حمل می‌کردند و فقط یک بحران جدی در سلامت‌شان، آنان را از نظر مالی نابود می‌کرد. کار همین‌ها برای یک سرمایه‌دار (یا مؤسسه سرمایه‌داری) ثروت تولید می‌کند. سرمایه‌داری که شرایط کار را دیکته می‌کند و با انسان‌ها مانند چرخ دنده‌های یک ماشین یا در بسیاری از موارد مانند دنباله‌چرخه یک دستگاه - در یک خط تولید یا یک کامپیوتر - رفتار می‌کند و شرایط کاری فقط می‌تواند بیگانه کننده و کرخت کننده ذهن باشد.

این سیستم با چنین روش‌هایی (و روش‌های بی‌شمار دیگر) روح بشر و زندگی میلیاردها انسان را در کل دنیا، درهم شکسته و می‌کشد و حیاتشان را غارت می‌کند.

ببینید این سیستم چگونه پتانسیل انسان‌ها را تلف و مستقیماً نابود می‌کند! همه این‌ها نتیجه آن است که جهان و توده‌های بشریت، به زور وادار به زندگی تحت سلطه سیستم سرمایه‌داری - امپریالیسم شده‌اند.

این است پایه و اساس آن که کسر نسبتاً کوچکی از آدم‌ها در این کشور و کسر بسیار کوچکی از تمام بشریت در جهان، امکان و «آزادی» آن را دارند که ابتکار عمل و خلاقیت‌شان را رشد دهند و آن را به کار ببرند. اما فقط برای این که در چارچوبه این سیستم، نابرابری به شدت «معوّج» و شرایط عمیقاً ستمگرانه در جهان و علیه توده‌های مردم جهان را حفظ و تقویت کنند. و این همه کاملاً غیرضروری است.

## انقلاب، کمونیسم نوین و آزادسازی پتانسیل بشر

حتی تحت شرایطی که توسط این سیستم منسوخ و ناعادلانه سرمایه‌داری - امپریالیسم تحمیل می‌شود، به طرق گوناگون، خلاقیت‌ها از درزهای سیستم بیرون می‌زند و شکوفا می‌شود. مثلاً در موسیقی، ادبیات و دیگر بیان‌های هنری و فرهنگی و از سوی بخش‌های مختلف جامعه و نقاط مختلف دنیا، از جمله از سوی کسانی که بیش از همه توسط این سیستم سرکوب می‌شوند و مورد بی‌مهری سیستم و حاکمانش هستند. فقط تصورش را بکنید که اگر همه روابطی که این سیستم توسط آن‌ها، میلیاردها نفر را به اسارت گرفته و خفه می‌کند، با انقلاب درهم شکسته شده و سرنگون شوند؛ این خلاقیت چقدر عظیم‌تر می‌تواند باشد و چگونه می‌تواند به روش‌های مختلف برانگیخته شود تا نیازهای مردم را اعم از نیازهای مادی و فرهنگی تأمین کند.

من طی چند دهه، بر روی بیرون کشیدن درس‌های مهم از تجارب (مثبت و منفی) پیشین جنبش کمونیستی و همچنین طیف وسیعی از تجربه انسانی کار کرده‌ام. در این کار، توانسته‌ام تئوری کمونیستی علمی منسجم تری را تکامل دهم - کمونیسم نوین. کمونیسم نوین، پایه‌ای را در روش‌ها و اصول و استراتژی به ما می‌دهد تا بتوانیم این انقلاب را پیش برده و به سرانجام برسانیم. در «قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی»، یک چشم‌انداز جامع و طرحی کنکرت برای ایجاد یک جامعه بنیاداً متفاوت و بسیار بهتر که بر بنیان‌های کاملاً نوینی قرار دارد، ارائه شده است.

بنیان‌های نوین، یعنی یک سیستم اقتصادی (شیوه تولید) بنیاداً متفاوت که مبتنی بر استثمار توده مردم نیست، بلکه مبتنی بر شکوفا کردن خلاقیت و ابتکار عمل آن‌هاست تا بتوانند هر شکل از ستم و استثمار را ریشه کن کنند.<sup>۴</sup> در این شیوه تولید سوسیالیستی، ابزار تولید (زمین، مواد خام، ماشین‌آلات و تکنولوژی‌های دیگر، کارخانه‌جات و دیگر ساختمان‌های فیزیکی و امثال آن) در مالکیت عموم خواهد بود (و نه در مالکیت خصوصی سرمایه‌داران استثمارگر که با رقابت آنارشیک و مخرب تولید را پیش می‌برند).

مالکیت عمومی، این امکان را فراهم خواهد کرد که منابع جامعه با یک روش برنامه‌ریزی شده و منعطف استفاده و مدیریت شوند تا پاسخگوی نیازهای مردم، چه مادی (برای غذا، سرپناه، خدمات درمانی و غیره) و چه فرهنگی و فکری باشد و به طور دائم توسعه و بهبود یابد. به علاوه، به موقع به چالش‌های غیرمنتظره توسعه و شرایط اضطراری پاسخ دهد و همچنین از تلاش انقلابی در سراسر جهان، در راستای هدف حذف هرگونه استثمار و تبعیض در هر کجا با پیروزی کمونیسم در کل دنیا، پشتیبانی کند.

با این شکل تولید، خلاقیت و ابتکار عمل مردم ترغیب و پرورنده خواهد شد و این بنیانی خواهد بود برای افراد تا این خلاقیت و ابتکار عمل را به طرق بی‌ظنیری به نفع همه مردم و در نهایت همه بشریت به کار برند: هرکسی می‌تواند کار کند و امکان یک زندگی شایسته را به دست آورد و در پیشبرد جامعه در مسیر غلبه بر استثمار، نابرابری و تبعیض مشارکت کند - مشارکت از طریق ایده‌هایشان و کارشان - بی‌آنکه برای زنده ماندن ناچار به رقابت بی‌پایان با یکدیگر باشند یا تقلا کنند تا به قیمت صدمه زدن به دیگران، از هم پیشی بگیرند (که شیوه تفکر مسمومی است که همیشه با آن مبارزه خواهد شد)

این یک درک بنیادی و اصل کمونیسم است که در کمونیسم نوین بر آن تأکید شده است؛ این که مردم مهمترین نیروی تولید هستند - نه فقط به عنوان تولید کننده ثروت اجتماعی، بلکه به عنوان شرکت کننده‌ای آگاه در برنامه‌ریزی و توسعه همه جانبه اقتصاد، نه فقط به نفع مردم یک کشور خاص بلکه اساسی‌تر از همه در خدمت به تغییر انقلابی تمام دنیا و پیشروی به سمت هدف کمونیسم.

سرچشمه و نقطه اتکای توسعه اقتصاد سوسیالیستی، ابتکار عمل و کار فکری و فیزیکی توده‌های مردم و به طور کلی افراد جامعه در شرایطی است که به طور روز افزون از روابط استثماراری رها می‌شوند و با هدف غلبه کردن بر همه بقایا و زوایای این نوع روابط و اثرات آن‌ها حرکت می‌کنند، نه فقط در ... [یک کشور سوسیالیستی مشخص] بلکه در هر کجای کره زمین.<sup>۵</sup>

همسو و اساساً بر مبنای این شکل تولید بنیاداً متفاوت، فرآیندها و نهادهای سیاسی بنیاداً متفاوت وجود خواهند داشت و تلاش مداوم برای دگرگون کردن آن روابط اجتماعی که خصلت نمای ستم بوده‌اند، با هدف محو و ریشه کن کردن کلیه روابط ستم و استثمار جریان خواهد یافت. یک رویکرد کاملاً متفاوت در رابطه با آموزش و فرهنگ در پیش گرفته خواهد شد: رویکردی که کنجکاو علمی و خلاقیت هنری مردم را پرورش داده و رها کند و این خلاقیت‌ها را با آغوش باز بپذیرد و امکان آن را فراهم کند که «از طریق مسیرهای منشعب بسیار متفاوت، در یک جاده وسیع به سمت هدف کمونیسم پیشروی کنند».<sup>۶</sup>

# کنترل زنان و بازگرداندن آن‌ها به موقعیت مطیع و فرمانبردار. چون که در نظر این‌ها، زن‌ها از کنترل خارج شده‌اند!



بخش‌هایی از بخش دوم مصاحبه باب آواکیان در

برنامه انقلاب نه چیزی کمتر، نوامبر ۲۰۲۲

این مصاحبه با زیرنویس فارسی در سایت زیر موجود است  
revcom.us

مصاحبه کننده: ... (در مورد حمله به حق سقط جنین در آمریکا) خوبست اگر کمی صحبت کنید در مورد این که مبارزه حول سقط جنین فشرده چیست و ربط آن به انقلابی که نیاز داریم چیست.

آواکیان: ... بروید از هر فاشیست مسیحی در خیابان که گروه ضربت این حمله هستند بپرسید و آن‌ها خیلی رک به شما خواهند گفت که مساله کنترل زنان و دوباره برگرداندن آن‌ها به موقعیت مطیع و فرمانبردار است. چون که در نظر این آدم‌ها زنان از کنترل خارج شده‌اند. ... جوهر آنچه در جریان است و به مدت چند دهه در جریان بوده است، حمله‌ای است برای به انقیاد کشیدن جبری زنان، و تحمیل تبعیض‌هایی بسیار همه جانبه‌تر و هولناک‌تر و ستمی خشونت‌بارتر از آن چه تا کنون تحت این سیستم وجود داشت.

اما باید عمیق‌تر به مساله نگاه کنیم. از خودتان بپرسید: ... این همه فاشیست مسیحی از کجا آمده‌اند و چرا؟ مقاله ریموند لوتا ... «انگل وارگی امپریالیستی و تغییر در ترکیب اجتماعی و طبقاتی در ایالات متحده» را بخوانید، خواهید دید که به طور مشخص توضیح داده که تغییرات اقتصادی عمده‌ای در سطح بین‌المللی و در آمریکا رخ داده

کشور سوسیالیستی، رابطه بنیاداً متفاوتی با بقیه دنیا خواهد داشت؛ رابطه‌ای نه بر اساس استثمار و فوق استثمار مردم دنیا بلکه حمایت از مبارزه در هر کجا، برای رها شدن از حاکمیت استثمارگران و ستمگران و پیش رفتن در راستای هدف محو و ریشه کنی هرگونه ستم و استثمار. و همچنین رابطه بنیاداً متفاوتی با محیط زیست وجود خواهد داشت. زیرا انسان‌ها به جای این که اسیر سیستمی باشند که بقیه طبیعت را غارت و تخریب می‌کند، مشترکاً کار می‌کنند تا نگهدارنده طبیعت باشند.

این یک جامعه نوین برای ایجاد یک جهان کاملاً نوین خواهد بود؛ بدون آن که که پتانسیل توده‌های بشریت در درک و تغییر دنیا در تطابق با منافع اساسی بشریت، خفه و سرکوب و معوج شود: برای زندگی در جهانی که هیچ بخشی از بشریت، مطیع و فرمانبردار بخش دیگر نیست و جهانی که هیچ انسانی وادار به کار برای سیستمی نیست که کارکرد اساسی و دینامیک‌هایش، نیازمند روابط خصمانه میان مردم است و با تهدید و ارباب دائمی و استفاده گسترده از خشونت تقویت می‌شود؛ برای زندگی در دنیای جدیدی که انسان‌ها به ابزار تولید ثروت برای تعداد کمی از حاکمان تقلیل پیدا نمی‌کنند و به خاطر این که دیگر قابل استثمار نیستند، به عنوان جمعیت «اضافه» دور ریخته نمی‌شوند.

این جامعه و دنیای نوین نوعی «آرمان شهر» نیست که در آن، همه مشکلات و سختی‌ها به شکل جادویی ناپدید شده‌اند؛ این جامعه و دنیای نو، به صورت «هدیه» از خدایی که موجود نیست هم به دست نخواهد آمد. بلکه نتیجه تلاش توده‌های مردم برای دور ریختن استثمار و ستم تحمل‌ناپذیر خواهد بود؛ و نتیجه دگرگون کردن خود و تفکراتشان در پیوند نزدیک با این کوشش برای تغییر شرایطشان خواهد بود- مبارزه‌ای تحت رهبری کسانی که از روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین استفاده می‌کنند و موفق به جذب تعداد روزافزون افرادی می‌شوند که آن‌ها هم به نوبه خود این روش و رویکرد علمی را برای دگرگون کردن جهان به کار برند و این کار را هرچه آگاهانه‌تر بر مبنای ابتکار و همکاری داوطلبانه پیش ببرند.

این مجموعه، بر اساس و شالوده نوین، با نهادها و روابط بنیاداً متفاوت در میان مردم و شیوه‌های تفکر کاملاً متفاوت که منطبق بر روابط رهایی‌بخش در میان مردم خواهد بود، ابعاد کاملاً جدیدی از آزادی را به همراه خواهد آورد و ابتکار و خلاقیت توده‌های بشریت را به طرق بی‌سابقه‌ای رها خواهد کرد.

زیرنویس‌ها:

1. From The Trump/Pence Regime Must Go! In The Name of Humanity We REFUSE To Accept a Fascist America, A Better World IS Possible. Video of this speech by Bob Avakian is available at revcom.us.
2. BAsics 1:4 (Basics, from the talks and writings of Bob Avakian). This statement by Bob Avakian is originally from Communism and Jeffersonian Democracy, which is available in BA's Collected Works at revcom.us
3. This is from Why We Need An Actual Revolution And How We Can Really Make Revolution. Video and the text of this speech by Bob Avakian are available at revcom.us
4. The strategy for revolution is spoken to in depth in the speech by Bob Avakian Why We Need An Actual Revolution And How We Can Really Make Revolution (video and the text of which are available at revcom.us), and further thinking on this is contained in A Real Revolution—A Real Chance To Win, Further Developing the Strategy for Revolution (which is also available at revcom.us). The Constitution for the New Socialist Republic in North America, authored by Bob Avakian, is also available at revcom.us
5. From Article I, Section 2, sub-section A2, page 19 of the Constitution for the New Socialist Republic in North America. The principles and guidelines for the development of the socialist economy are more fully laid out in Article IV of this Constitution
6. From the "Preamble" to the Constitution for the New Socialist Republic in North America.

است. یکی از تغییرات عمده این است که به دلیل پیکربندی مجدد اقتصاد، نیاز بیشتری به افراد در رده‌های حرفه‌ای، در رده‌های فنی و غیره وجود دارد. و این تغییر همراه با مبارزاتی که از دهه ۱۹۷۰ به این طرف به ویژه علیه ستم بر زن جریان یافته، فرصت‌های بیشتر و موقعیت‌های بسیار بیشتری را که شامل ورود به دانشگاه‌ها است به روی زنان باز کرد. فکر می‌کنم اکنون شمار زنان در دانشگاه‌ها بیشتر از مردان است. ... اما اصلاً به معنای آن نیست که دیگر به زنان ستم نمی‌شود. کفایت نگاهی بکنید به آمارهای تجاوز. یا به پورنوگرافی که هجمه‌ای به همه زنان در همه جا است و هرگز نمی‌توان آن را ایجنسی (فاعلیت) دانست. اوکی؟

یکی از چیزهایی که واقعاً غیرقابل تحمل است، زمانی است که آدم‌ها واقعاً نمی‌خواهند تغییری در سیستم به وجود آورند و فکر می‌کنند می‌توانند خودشان را بالا بکشند! من که نمی‌فهمم چطوری می‌خواهند خودشان را بالا بکشند بدون این که به قیمت دیگرانی باشد که آن‌ها هم در رنج‌اند. با تغییر اسم ستم به ایجنسی خود را فریب می‌دهند. کار سکس، ایجنسی نیست. بلکه ستم است. تحقیر نهادینه شده و فینانس شده علیه زنان است. چند ثانیه روی این موضوع مکث کنیم، چون مهم است. برخی‌ها می‌گویند: خب، در سرمایه‌داری هر نوع شغلی که داشته باشی استثمارگرانه است، حالا چرا گیر دادید به کار سکس؟ چون تفاوت دارد! بله، سرمایه‌داری، سیستم مبتنی بر استثمار و به ویژه مافوق استثمار مردم از جمله ۱۵۰ میلیون کودک در جهان سوم است.

شما اگر زنی هستید که در کارخانه‌های تولید لباس در بنگلادش کار می‌کنید، در تولید البسه استثمار می‌شوید. محصولی که رویش کار کرده و تولید می‌کنید، البسه است. اما اگر در به اصطلاح «صنعت» سکس کار می‌کنید، همان‌طور که گفتم، استثمار شروانه و تحقیر نهادینه شده و فینانس شده علیه زنان است. اما، غیر از استثمار شما، محصولش چیست؟ محصولش تحقیر زنان است. محصولش البسه یا غذا و تلویزیون نیست. محصول، علاوه بر استثمار شما، عبارتست از تحقیر زنان. تمام نکته در این جاست. در پورنوگرافی هم همین است. این هم بخشی از واکنش علیه تغییراتی است که صورت گرفته. پدیده incel را نگاه کنید که مردان می‌خواهند به زنان تجاوز کنند، زیرا زنان نمی‌پذیرند با آن‌ها آن نوع رابطه جنسی را داشته باشند که آن‌ها می‌خواهند. آشکارا در مورد تجاوز به زنان صحبت می‌کنند!

این وضعیت ... به دلیل تغییرات زیربنایی در اقتصاد رخ داده و سپس، در برهم‌کنش قرار گرفته است با مبارزات مردم و تغییراتی که در نتیجه این تحولات در روابط اجتماعی رخ داده است. بنابراین، بخش بزرگی از قوه محرکه این جنبش فاشیستی، تغییراتی است که منجر شده به این که زنان یک مقدار استقلال بیشتر داشته باشند؛ به ویژه زنان رده‌های حرفه‌ای تر، اما حتی زنانی که در مشاغل کم دستمزد کار می‌کنند و درآمد دارند. ... جنبش فاشیستی ... می‌خواهد با زور زنان را دوباره به موقعیت فرودست سابق برگرداند؛ حتی بیشتر از آن موقعیت فرودست که الان دارند. و می‌خواهند آن‌ها را به طور قبلاً بوده؛ یعنی، پیش از این تغییرات نسبتاً کم اما واقعی که رخ داده است.

موضوع دیگری که باید درک کرد این است که رهبری این فاشیست‌های مسیحی، ... جری فالول در دهه ۱۹۵۰ آشکارا علیه جنبش حقوق مدنی بود. و سپس یک نمایش خودسرزندی گذاشت و گفت: متأسفم، متأسفم، نباید مخالفت می‌کردم. و راستی، در دهه ۱۹۸۰ چرخشی کرد و با جنبش ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی مخالفت کرد. در واقع خیلی هم متأسف نبود. اما می‌توانست تشخیص دهد که تاکتیک عاقلانه‌ای نیست. چون فهمید که طبقه حاکمه آمریکا به خاطر نیازهای بین‌المللی‌اش باید امتیازاتی به مبارزه حقوق مدنی بدهد. و برخی تفکیک‌های نژادی قانونی را ملغا کرده و برخی موقعیت‌ها را برای سپاهان باز خواهد کرد.

بنابراین، دنده عوض کرد و سپس در دهه ۱۹۷۰، این‌ها تمرکزشان را روی ستم بر زن گذاشتند. به این نتیجه رسیدند که از این طریق می‌توانند همه آدم‌های ناراضی از روند جاری را جمع کنند؛ از جمله کسانی که از امتیازات داده شده به مبارزه علیه برتری طلبی سفید ناراضی بودند. به این نتیجه رسیدند که همه را می‌توانند حول این جمع کنند که سقط جنین «کشتار کودکان» است. اینطوری، روی سقط جنین تمرکز کردند. اما آن چه در زیر پوست این ماجرا جریان داشت، تغییراتی بود که در اقتصاد رخ داده بود زیرا امپریالیسم آمریکا نیاز داشت که در جهان هم به لحاظ اقتصادی و هم نظامی رقابت کند. آمریکا، سلاح‌هایش را از کجا می‌آورد؟ لجستیک خود را از کجا تأمین می‌کند؟ تجهیزاتش را از کجا تأمین می‌کند؟ از کجا غذایش را می‌آورد؟ از اقتصاد؟ بنابراین باید در سطح بین‌المللی رقابت کنند. و می‌دانید به این علت است که به طور مثال، اگر چین را هم به حساب آوریم، ۸۰ درصد از کارگران تولیدی جهان در جهان سوم هستند.

یک آمار بدهم که روشن‌تر شود. چند دهه پیش کمی بیشتر از ۶۰ درصد پوشاک مردم این کشور در همین جا تولید می‌شد. اکنون فقط یک تا دو درصد. بقیه در نقاطی مانند بنگلادش و دیگر کشورهای تولید می‌شود که کارخانه‌های نساجی، مردم به ویژه زنان را تبهکارانه استثمار می‌کنند. این تغییراتی بود که به نوبه خود به تغییرات اقتصادی در آمریکا منجر شد که مشاغل تخصصی بیشتری به وجود آمد. و به این خاطر است که همراه با مبارزات زنان، درهای بیشتری به روی آن‌ها گشوده شد.

اما این بنیادگرایی دینی یک چیز واقعی است. سال‌ها پیش عده‌ای از فمینیست‌ها که نمی‌خواستند دست از انجیل بکشند سعی کردند دانه به دانه ضمائر آن را عوض کنند. مثلاً ضمائر مذکر را تبدیل به مؤنث کنند. که به جای خدای مرد، خدای زن داشته باشیم! اما هر چقدر هم که ضمائر را عوض کنید، واقعیت را نمی‌توانید عوض کنید. انجیل از اول تا آخر یک سند پدرسالارانه است. از همان کتاب اول آفرینش تا رساله‌های پل حواری عیسی و باقی. یک سند وحشتناک پدرسالارانه است. و کفایت نگاهی به آن بکنید. می‌گویند شما باید زنانی را که قبل از ازدواج سکس داشته‌اند، بکشید. اگر هنگام ازدواج باکره نیستند ... بکشید. و برای اثبات بکارت باید پارچه خونی نشان دهند. بگذریم که همه زنان در سکس اول اصلاً خون‌ریزی نمی‌کنند. اما طبق انجیل اگر زنی پارچه خونی را نداشته باشد، باید در مرکز شهر اعدام شود. این یک سند پدرسالارانه است و حتی اگر ضمائرش را عوض کنید بازهم پدرسالارانه است. خدا همیشه خدا، پدر، پدرسالار ستمگر خواهد بود.

به این علت است که دین یک ابزار مفید در گردآوردن نیروهای فاشیست است ... و به دو علت نیاز به آن دارند: یکم، به خاطر این که انجیل به شدت پدرسالارانه است و از انواع ستم‌ها و روابط ستمگرانه وحشتناک و کشتار مردمی که به خدای این‌ها باور ندارند، حمایت می‌کند. ... و دوم این که، دین به طور کلی و بنیادگرایی دینی به طور اخص به مردم آموزش می‌دهد که فکر نکنند. مردم را تعلیم می‌دهد که مسائل را بر مبنای «ایمان» قبول کنند. به آن‌ها یاد می‌دهد که کورکورانه از اتوریته‌های مذهبی دنباله روی کنند. و اگر کسی بخواهد یک جنبش فاشیستی بسازد، نیاز به لشگری از آدم‌هایی دارد که فکر نمی‌کنند و ضد علم هستند.

...اگر کسی بخواهد یک جنبش فاشیستی راه بیندازد، نیاز به لشگری از افراد بی‌فکر دارد. اما کمونیسم کاملاً برعکس است. کمونیسم، لشگری از افراد منتقد و خلاق نیاز دارد.

# چرا فرودستی زنان به نقش دولت گره خورده است؟

مسئله ستم بر زن - بخش دوم

## واقعیت کمونیسیم چیست؟

در بخش نخست گفتیم مارکس و انگلس، این واقعیت را کشف کردند که ستم بر زن، محصول و پیامد سربلند کردن سازمان اجتماعی طبقاتی است. با ظهور جامعه طبقاتی، قدرت تصمیم‌گیری‌های اجتماعی به دست آن‌هایی افتاد که بیشترین کنترل را بر ابزار تولید داشتند. این قدرت، در نهادی به نام دولت جمع شد.

در این بخش در پرتو دو سوال مشخص به سازوکار نهاد دولت در جامعه طبقاتی خواهیم پرداخت:

یکم، پوسته کهنه روابط تیره‌ای چطور در جهت سازمان «قدرت سیاسی» نوین یعنی دولت شکسته شد؟ دوم، «دولت» چه نقشی در فرودستی زنان در جامعه جدید ایفا کرد؟

دشوارة اساسی در تبیین این پرسش‌ها نه جستجوی فکت‌های تاریخ دور بشر است و نه تفکیک سطوح مختلف زیست اجتماعی و تاریخی و نه حتی در نظر گرفتن تصادفات و تنوعات در چهار سوی جهان. هر چند تمام موارد فوق از تله‌های معرفتی است که نادیده گرفتن‌شان، موجب خطا است. دشواره اصلی که محل اختلاف نظریه‌پردازان این حوزه است و صفوف معرفتی و در نهایت سیاسی آن‌ها را از هم تفکیک می‌کند و جایگاه هر کدام در شناسایی آلترناتیو واقعی برای رهایی زنان را تعیین می‌کند، دقیقاً در مقام «سنتز» رخ می‌دهد. آنگاه که نظریه‌پرداز سعی دارد به جامعه و تاریخ به مثابه پروسه‌ای سرشار از ضرورت، تصادف و پیوستگی و گسست بنگرد و «تعیین‌کننده‌ترین» روابط آن را کشف کند.

### خانواده پدرسالار

دیدیم که مارکس و انگلس با بهره‌گیری از مفهوم «کار» توانستند تحولات تاریخی - جهانی جوامع انسانی را تبیین کنند. این هسته معرفتی مهم، برای انگلس امکان توضیح انقیاد تاریخی - جهانی زنان را در کتاب «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» فراهم کرد. «کار شرط اساسی اولیه برای موجودیت انسان است» (انگلس، ۱۸۷۶، ص ۲۷۹). با این روش ماتریالیستی، نظریاتی که فرودستی زنان را به بیولوژی، نقش زنان در تولید مثل، مغز، احساسات و البته خواست «خدا» تقلیل می‌دهند، از دایره علم رانده شدند. درست است که جامعه به واسطه بیولوژی متفاوت جنس مونث و مذکر، به لحاظ ضرورت‌ها و محدودیت‌های مقابله‌ای، وظایف متفاوتی در تقسیم کار جنسی بر عهده آن‌ها گذاشت. اما آنچه تعیین‌کننده خصلت سازمان اجتماعی است، روابطی است که انسان‌ها در کار برای تولید و بازتولید حیاتشان با یکدیگر برقرار می‌کنند.

پیش از آن که این سازمان اجتماعی کار در جامعه به حدی تغییر کند که در آن انباشت اضافی و روابط مالکیت بر ابزار تولید به وجود آید و تبدیل به رابطه‌ای غالب (و نه تصادفی) در جامعه شود، هرگز جایگاه ویژه زن در تقسیم کار جنسی نمی‌توانست فرودستی او را رقم زند.

یکتا همسری که در ابتدا زنان طلایه‌دار آن بودند، با این که پیشرفت بزرگی در تاریخ بود، همراه با برده‌داری و ثروت خصوصی، نطفه آغاز عصری شد که «در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است، که در آن رفاه و تکامل یک گروه به قیمت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر به دست می‌آید.» (انگلس، منشأ خانواده، ۱۵۴) عصری که در آن رشد نیروهای تولیدی فقط در حدی بود که تنها در سایه بهره‌کشی از کار دیگری و انقیاد زنان، امکان پاسخ به ضرورت‌ها و نیازهای اجتماعی را فراهم می‌کرد.

در پروسه گذار از جامعه بی‌طبقه به جامعه طبقاتی، شکاف عمیقی در بافت تیره‌ای ایجاد و متزلزل شد. تیره، فراتری، قبیله و کنفدراسیون قبایل یعنی سازمان‌های موجود در جامعه‌ای که به قول انگلس هنوز «دولت» نمی‌شناسند. این سازمان‌ها اتحاد داخلی خود را به واسطه مناسک، زبان و گورستان مشترک، تعهد برای مقابله با دشمن مشترک توسط نیروی رزمنده متحد از همه افراد، تعهد به نظم تولیدی به واسطه تعیین کارها و تنظیم مبادلات اولیه و... حفظ می‌کردند. بند ناف بافت اجتماعی تیره‌ای که بر مبنای همخونی، انسجام گروه را حفظ می‌کرد، هنوز به جماعت بدوی متصل بود (مارکس). این قدرت باید می‌شکست و در نهایت شکست. با رشد ثروت خصوصی و غلبه یافتن مبادله و روابط مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ثروت، اولین شکاف در ساخت تیره‌ای ایجاد شد. شکاف دوم زمانی بود که با برقراری حق پدیریت (ابویت)، ثروت از تیره مادری خارج و به واسطه پدر به تیره‌ای دیگر منتقل شد. این دو شکاف بزرگ نظم امور را متزلزل کرد. یکتاهمسری به نفع مرد و به قیمت انقیاد جنس مونث وارد تاریخ شد. خانوار پدرسالار میانجی تاریخی جامعه طبقاتی است. خودویژگی اصلی خانواده پدرسالار اما نه چند همسری، که «سازماندهی تعدادی افراد تحت قید و آزاد در یک خانواده، تحت قدرت پدرسالارانه رئیس خانواده است». به این ترتیب خانواده پدرسالار به واحد اقتصادی جامعه بدل شد که در همه جوامع طبقاتی، تا همین عصر سرمایه‌داری، تکرار شده است. هسته‌ای مهم که هم در زیربنای اقتصادی و هم در روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه طبقاتی نقش ایفا می‌کند.

با تبدیل خانواده به واحد تولیدی جامعه و تحکیم روابط طبقاتی، پروسه تاریخی - جهانی انقیاد زنان کلید خورد. اما تا تثبیت آن هنوز راه بسیار باید طی می‌شد. با ظهور جامعه طبقاتی، تمامی روابط درهم تنیده استثمارگرانه جدید، هنوز جوان اما کارا بودند و جواب نیازهای ضروری جامعه وقت را می‌دادند. تلاش برای پاسخ دادن به این نیازها، تضادهای نوینی را نیز ایجاد می‌کرد. خواست‌ها و منافع جدیدی در شرایط تأمین معیشت و تغییرات حاصله از آن، متاثر از انقلاب در ساختمان اجتماعی به وجود آمدند. این خواست‌ها و منافع جدید نه تنها با نظام تیره‌ای کهن بیگانه بودند



بلکه از هر جهت در برابر آن قرار می‌گرفتند. منافع گروه‌های صنعت‌گر و نیازهای خاص شهر در مقابل روستا، ارگان‌های نوینی را لازم داشت. این ارگان‌ها همانطور که در پیش‌گفتیم خارج از ساخت تیره‌ای شکل گرفتند. به موازات آن تضاد منافع در هر سامان تیره‌ای با ترکیب غنی و فقیر، رباخوار و بدهکار در یک تیره و قبیله واحد به اوج خود رسید. تضادی که اکنون از مرزهای «همخونی» گذر میکرد و افراد همخون را در برابر هم قرار می‌داد. همچنین به واسطه رشد تجارت و مبادله، تغییراتی در ترکیب جمعیتی سرزمین‌ها به وجود آمد. ساکنین جدیدی وارد شدند که نسبت به هم بیگانه محسوب می‌شدند و نمی‌شد با تکیه بر قوانین این یا آن تیره، با آن‌ها برخورد کرد. اکنون دیگر جامعه‌ای بوجود آمده بود که به نیروی شرایط اقتصادی، به آزاد مردان و بردگان، به ثروتمندان استثمارگر و فقرای استثمارشونده تقسیم شده بود. جامعه‌ای که نه تنها قادر به آشتی دادن این تناقض‌ها نبود بلکه مجبور بود آن‌ها را بیش از پیش به سوی انفجار ببرد. شکل‌گیری خانواده به مثابه واحد اقتصادی و روابط مالکیت مبتنی بر بهره‌کشی از کار دیگری، در نهایت به تخصیص طبقات جدید در جامعه انجامید. تخصیصاتی که قوانین، اخلاق و سنن جامعه تیره‌ای قدرت حل و فصل آن را نداشت.

## دولت و تثبیت انقیاد زن

ساخت تیره‌ای زیر فشار ضرورت‌های بقای جامعه، متلاشی شد. جای خود را به دولت داد. به وجود آمدن ارگانی به نام دولت، بیان آن بود که جامعه در یک تضاد حل‌ناشدنی با خود درگیر شده و لازم است قدرتی به وجود آید که در ظاهر بر سر جامعه بایستد و آن را انتظام دهد. قدرتی که نماینده طبقات حاکم جامعه است.

در نهایت با تثبیت دولت به مثابه مهمترین عنصر رونمایی جامعه، نظام طبقاتی جدید تثبیت شد. تمام مسئولیت‌های اداره عمومی جامعه که پیش از این توسط اقتدار پیشاسیاسی انجام می‌شد، اکنون به واسطه دولت انجام می‌شود. دولتی که بر پیشانی‌اش چهار راهنما حک شده است: حفظ نظم، مالکیت، مذهب، خانواده.

تنها با تحکیم دولت است که انقیاد زنان، تبدیل به رابطه‌ای سیستماتیک در جامعه طبقاتی مبتنی بر استثمار شد. با تحکیم نظم جدید و تثبیت دولت طبقاتی استثمارگر، نقش نهاد خانواده بیش از پیش نیرومند شد و تحت کنترل دولت در آمد. ممنوعیت روابط خارج از ازدواج، ممنوعیت آن نوع روابط عاطفی که منجر به تولید مثل نمی‌شود، ممنوعیت هر شکلی از رابطه که جایگاه قدرت پدرسالار و مردسالار جدید را تضعیف کند، به اخلاق و قانون نظم جدید تبدیل شد. دین که پیش از تثبیت نهاد «دولت» نقش خود را در تحمیل نظم به نفع روابط پدر/مردسالار انجام می‌داد و خدای یگانه‌اش، «پدر مقدس» خانواده را تقدیس کرده بود، اینک مسئولیت تاریخی جدیدی به عهده می‌گیرد. دین ملازم با دولت، باید-نبایدها و خطوط قرمز جدیدی را تعیین می‌کند. به این ترتیب، حق ویژه مردان خارج از نهاد خانواده نیز به مثابه روابط غالب اجتماعی تثبیت شد. این حق ویژه چون جایگاهی فرادست از سوی خانواده و دولت تقدیم مردان جامعه شد. به این صورت برتری مرد بر زن به مثابه امری پذیرفته شده و پیشینی در تمامی سطوح جامعه به صورت فعال نقش ایفا کرد. طبق این جامعه طبقاتی، شما مذکر یا مؤنث به دنیا می‌آیید و سپس از طریق نهادها و روابط مسلط در جامعه طبقاتی تبدیل به زن یا مرد می‌شوید. مرد فرادست و زن فرودست.

در اینجا مهم است که تقسیم کار جنسیتی و تقسیم کار طبقاتی را نه به هم تقلیل دهیم و نه آن‌ها را مستقل از هم در نظر بگیریم. تقسیم کار جنسیتی، یک تقسیم طبقاتی نیست. اما واسطه مهمی برای سوخت و ساز و شکل‌گیری تقسیم طبقاتی است. ستم مرد بر زن، یک رابطه اجتماعی ستم‌گرانه و جزئی از تقسیم جامعه به طبقات است. این ستم، در نهایت ریشه در زیربنای اقتصادی (روابط تولید استثمارگرانه) جامعه دارد، ولی قابل تقلیل به آن نیست.

پدرسالاری، هم نقش اقتصادی بازی می‌کند و هم نقش اجتماعی-ایدئولوژیک. پدرسالاری در سراسر جامعه طبقاتی سنگ بنای حفظ ثبات اجتماعی طبقات استثمارگر است. امروز و در عصر سرمایه‌داری امپریالیستی، انباشت سرمایه در مقیاس بین‌المللی به طرز اساسی وابسته به عملکرد خانواده و تولید خانگی است. این مساله به طور روز افزون نقش مهمی در عملکرد سرمایه‌داری و سودآوری آن ایفا کرده است.

دولت با تمام سازوبرگ ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، آموزشی، دینی، و... همبسته با کوچکترین واحد اقتصادی جامعه یعنی خانواده پدر/مردسالار، حافظ نظم ستم و استثمار طبقاتی است. در نتیجه شما نمی‌توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید و دولت را به مثابه مهمترین عنصر در رونمای سیاسی جامعه و ماهیت آن را هدف مبارزه خود قرار ندهید. شما نمی‌توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید و خانواده پدر/مردسالار را که جایگاه فرودست زنان را، هم در زیربنا و هم در روبنا، تولید و بازتولید می‌کند، هدف قرار ندهید. شما نمی‌توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید ولی کل دستگاه ایدئولوژیک، اخلاقی و قانونی را که تقویت و توجیه‌کننده فرودستی زنان است، هدف قرار ندهید. شما نمی‌توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید و روابط ستمگرانه موجود در جامعه در تمامی سطوح آن را مورد هدف قرار ندهید. شما نمی‌توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید و روابط بهره‌کشانه انسان از انسان در پروسه کار و مالکیت خصوصی را که هسته تاریخی-جهانی شکل‌دهنده این انقیاد است، هدف مبارزه خود قرار ندهید. این موضوع ما را به نحوه مبارزه همه جانبه برای رهایی زنان می‌رساند. تاریخ، دو تجربه انقلابی بزرگ را در راه رهایی بشر از همه شکل‌های ستم و استثمار تولید کرده است. تاریخی که در بخش بعد به فراز و فرودهای آن خواهیم پرداخت.

## منابع مورد استفاده:

- منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت اثر فردریش انگلس ۱۹۸۸
- کتاب از گام‌های اولی تا جهش‌های بعدی، نوشته‌ای درباره ظهور انسان، ریشه‌های ستم بر زنان و جاده‌ای به سوی رهایی، نوشته آردی اسکای بریک، ۱۹۸۴
- ریموند لوتا، درک اهمیت ستم بر زن برای انقلاب کمونیستی و مفهوم‌سازی آن، حزب کمونیست ایران (م ل م)، ۱۳۹۷
- ایدئولوژی آلمانی، ترجمه پرویز بابایی، ۱۳۸۰

# مادلین آلبرایت یک جنایتکار جنگی بود و جایزه او برای زنان ایران هیچ افتخاری ندارد!

ستاره مهری

امپریالیست‌ها روز جهانی زن را هم می‌خواهند از ما بگیرند! زن رئیس جمهور آمریکا و وزیر خارجه وی (آنتونی بلینکن) به مناسبت هشت مارس از زنان ایران تعریف و تمجید کردند و جایزه «مادلین آلبرایت» (وزیر خارجه آمریکا در دوره کلینتون تا ۲۰۰۱) را به زنان ایران دادند و گفتند این جایزه را به زنان ایران می‌دهند چون با «پذیرش خطرات و فداکاری‌های شخصی، در حمایت از صلح، عدالت، حقوق بشر، برابری و تساوی جنسیتی از خودشان شجاعت استثنایی و قدرت و رهبری نشان داده‌اند.»

یکم، روی سخن این جایزه با زنان ایران نیست. با وابستگان ایرانی امپریالیسم آمریکاست که با ارتزاق از خیزش ژینا مشغول «لابی» کردن در کریدورهای قدرت از آمریکا تا اروپا هستند. این‌ها به واقع، برای «به رسمیت شناخته شدن» از سوی امپریالیست‌ها به عنوان کاندیدای به قدرت رسیدن پس از جمهوری اسلامی، به هر دری می‌زنند.

دوم، آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا از زنان ایران «قدردانی» می‌کند؟ طوفان خنده‌ها! او و دولت‌اش مسئول مستقیم باز کردن راه برای احیای قدرت طالبان هستند و شخص بلینکن، به خاطر نقشی که در احیای قدرت طالبان در افغانستان داشت به درستی توسط نشریه آتش ملقب به **آیت‌الله بلینکن** شده است. به این دلیل که قبل از سقوط دولت اشرف غنی در کابل در اوت ۲۰۲۱ در نامه‌ای رسمی، به اشرف غنی (رئیس جمهور وقت افغانستان) فرمان داد که خصلت اسلام‌گرایی «قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان» را **غلیظ تر** کند و برای خوشایند رهبران طالبان (که هنوز در دوحه با نماینده آمریکا، زلمای خلیل‌زاد، مشغول مذاکره برای بازگشت به قدرت بودند)، قدرت مطلقه مراجع دین حنفی را در قانون اساسی افغانستان به رسمیت بشناسند. این در حالی است که قانون اساسی «جمهوری اسلامی افغانستان» پیشاپیش و بعد از اشغال افغانستان به دست ارتش آمریکا توسط مشاورین آمریکایی رژیم‌های کرزای و اشرف غنی به عنوان یک قانون اساسی دینمدار اسلامی نوشته شده و به مردم افغانستان تحمیل شده بود. (مقاله «آیت‌الله آنتونی بلینکن و تشکیل شورای فقها در افغانستان»، نشریه آتش شماره ۱۱۳، فروردین ۱۴۰۰)

سوم، مادلین آلبرایت که جایزه به اسم او است، چه کسی بود؟ او در دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون، وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا بود و از آن جا که در حکومت تاریخاً نرینه امپریالیسم آمریکا تا آستانه قرن بیست و یکم حتا یک زن به سمت وزیر امور خارجه نرسیده بود، یک جایزه روز جهانی زن به اسمش ثبت کرده‌اند تا کمی گلاب بپاشند بر پیکر گندیده و آزار دهنده سیستم مرد/پدرسالارانه دولت آمریکا. مادلین آلبرایت، یک جنایتکار جنگی درجه یک بود که خون مردم دنیا از انگشتانش می‌چکید. در فاصله ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ او تحریم‌های اقتصادی علیه عراق را تسهیل کرد که در واقع جنگ اقتصادی وحشیانه علیه مردم عراق بود. این تحریم‌ها، طبق آمار سازمان ملل متحد موجب مرگ بیش از ۵۰۰ هزار کودک و صدها هزار عراقی دیگر شدند. وقتی از مادلین آلبرایت سوال شد آیا این همه مرگ و میر برای پیشبرد منافع آمریکا ارزش داشت؟ او مانند یک آدمکش حرفه‌ای با خونسردی جواب داد: «بله می‌ارزید!»

قدردانی از زنان خیزش ژینا از سوی این آدمکشان حرفه‌ای، تهوع‌آور است و نه افتخارآفرین. ما مردم خودمان را در آمریکا داریم: ده‌ها میلیون انسانی که زیر ستم و استثمار بیرحمانه همین طبقات حاکمه هستند و مردمان انقلابی که به خاطر رهایی خودشان و رهایی کل بشریت در تدارک انقلاب علیه این امپریالیست‌های بی‌رحم هستند. ما هرگز به آن‌ها خیانت نخواهیم کرد. کسانی که به اسم خیزش بی‌نظیر مردم ایران علیه جمهوری اسلامی با این امپریالیست‌های منسوخ و تبهکار همراه شده‌اند از جنس همان مزدوران و کارگزاران جمهوری اسلامی هستند، با ژست‌ها و قیافه‌های متفاوت‌تر.

## حملات شیمیایی به مدارس

# ایدئولوژی دینی و فاشیست‌های دینمدار تحت امر خامنه‌ای

هیچ کس حرف خامنه‌ای جنایتکار را باور نکرد که حمله شیمیایی به مدارس دخترانه را مصداق «جنایت» دانست! فرمان او به اوباش تاریک‌اندیش‌اش فراموش نشده است که در جریان خیزش ژینا گفت جوانان را «تنبیه کنید». حملات شیمیایی به مدارس، تنبیه جمعی است و تنبیه جمعی بخشی از دکتترین امنیتی جمهوری اسلامی است. زمانی که به ده‌ها هزار دستگیری نتوانستند جوانان را فلج و خسته کنند، تاکتیک‌های جنایتکارانه «تنبیه جمعی» در دستور کارشان قرار گرفت. دستگاه امنیتی و اسلام‌گرایان فاشیست تحت امر خامنه‌ای از دختران مدرسه به خاطر مبارزات شجاعانه‌شان در خیزش سراسری و به خاطر این که در جنگ با این رژیم تبهکار، به مردم امید و الهام بخشیده‌اند، انتقام می‌گیرند.

حملات شیمیایی در مدارس دخترانه از روز ۹ آذر ماه در هنرستان نور در قم آغاز شد و سپس به شهرهای سراسر کشور گسترش یافت. افرادی که زوایای این حکومت را می‌شناسند و امروز از در «مخالفت» با آن درآمده‌اند، می‌گویند واضح است که چه کسانی این حملات را کرده‌اند و چرا مراکز امنیتی دست آنان را باز گذاشته‌اند. یکشنبه ۷ اسفند ۱۴۰۱، خبرگزاری تسنیم در خبری نوشت یونس پناهی، معاون تحقیقات و فناوری وزیر بهداشت «عمدی بودن مسمومیت دانش‌آموزان» را تأیید کرد و گفت: «افرادی دوست داشتند تمامی مدارس، به خصوص مدارس دخترانه تعطیل شوند.» محمدتقی فاضل میبیدی، استاد حوزه و عضو مجمع مدرسین حوزه علمیه قم نوشت عمدی بودن این ماجرا واقعیت دارد و آن را منتسب به گروهی موسوم به «هزاره‌گرا» (millennialism) کرد (ربطی به ملت «هزاره» افغانستان ندارد. منظور جماعتی است که اعتقاد به «ظهور» امام ۱۲ شیعه دارند). میبیدی گفت این‌ها معتقدند که «دختران نباید درس بخوانند یا نهایتاً تا سوم دبیرستان درس بخوانند. این جریان یک جریان مذهبی و ضد مدرنیته است.» (فاضل میبیدی. شبکه شرق).

شریعتمداری مدیرمسئول روزنامه کیهان در یادداشتی به تاریخ ۲۸ اسفند ۱۴۰۱، با حمایت تلویحی از این حملات، در واقع به سازمان یافته و عمدی بودن آن‌ها اعتراف کرد. او به «بی‌توجهی مسئولان به پدیده پلشت کشف حجاب» انتقاد کرد و گفت: «مردم مسلمان و پاک‌باخته ایران اسلامی ... برای پیشگیری از گزند ناهنجاری‌ها با کسی تعارف ندارند!» و تهدید کرد که: این مردم مسلمان، «احتمالاً خود برای مقابله با این هنجارشکنی که باورهای دینی و عفت و اخلاق جامعه را تهدید می‌کند، دست به کار شوند».

مردمی که شریعتمداری از آن‌ها نام می‌برد، پایه‌های سازمان یافته و معتقد بنیادگرایان اسلامی حاکم هستند که حاضرند جانشان را برای حفظ این حکومت دینمدار فاشیست و رهبر آن بدهند. این‌ها سال‌ها در مکتب مصباح یزدی و خامنه‌ای و علم الهدی تعلیم یافته‌اند و توسط سپاه پاسداران سازماندهی شده‌اند.

ایدئولوژی دینمدار فاشیست حکومت و نگاه ضد انسانی‌اش به زن، متهم درجه اول در این حملات است. خامنه‌ای با بلند کردن انگشت تحکم و فرمان بارها گفته است که «اولین و مهمترین وظیفه زن خانه‌داری است و هر فعالیت دیگر باید ذیل این وظیفه قرار بگیرد!» دختران مدرسه، توی دهن او زدند و این امر حواریونش را وحشت زده کرده است. به طوری که از حوزه علمیه تهران به رئیسی نامه نوشته‌اند که در نتیجه بی‌حجابی، بنیان خانواده فروپاشیده است و «مدتی است که با مکر دشمن، بیش از پیش برهنگی سرعت یافته ... انفعال و عدم اتخاذ تصمیم معین در فضای کشور موج می‌زند. ... تاریخ اثبات نموده برای نقض حریم کشور هر میزان کوتاه آمده ایم، دشمن جلوتر خواهد آمد.» (نامه ۴۶ نفر از مدیران حوزه‌های علمیه تهران به رئیسی. اسفند ۱۴۰۱)

برای این پوسیده مغزها، آزادی زنان از حجاب اجباری، مصداق «نقض حریم کشور» است.

جمهوری زن‌گش در عین حال جمهوری کودک‌گش است. به گزارش عفو بین‌الملل مأموران اطلاعاتی و امنیتی برای سرکوب روحیه پرشور و مقاومت کودکان معترض در خیزش زن‌زندگی-آزادی، مرتکب شکنجه‌های هولناک شده‌اند از جمله ضرب و شتم، شلاق، شوک الکتریکی، تجاوز و سایر خشونت‌های جنسی علیه کودکان تحت بازداشت که گاه‌تنها ۱۲ سال سن داشتند.

این تحقیق شیوه‌های شکنجه‌ای را افشا می‌کند که سپاه پاسداران، بسیج شبه نظامی، پلیس امنیت عمومی و سایر نیروهای امنیتی و اطلاعاتی علیه دختران و پسران در بازداشت برای تنبیه و تحقیر آن‌ها و گرفتن «اعتراف‌های اجباری» به کار می‌برند. (گزارش عفو بین‌الملل از شکنجه کودکان معترض. ۱۶ مارس ۲۰۲۳). در یافته‌های عفو بین‌الملل، حداقل ۱۴ درصد از کسانی که به ضرب گلوله نیروهای انتظامی و امنیتی و یا در پی شکنجه

و ضرب و شتم جان خود را از دست داده‌اند، کودک بودند. بر اساس این یافته‌ها، ۶۰ درصد کودکان کشته شده بلوچ و کورد بودند.

گزارش عفو بین‌الملل کاملاً مستند است و از «درون رژیم» هم افرادی به طرق مختلف آن را تأیید کرده‌اند. به طور مثال، مهدی نصیری که قبلاً به جای شریعتمداری، مدیر روزنامه کیهان بود خطاب به سران حکومت نوشته است: «... برای حفظ قدرت در ماه‌های اخیر و جنبش مهسا دست به هر اقدام غیرشرعی، غیرقانونی و غیرانسانی که لازم دانستید، برای سرکوب معترضان زدید». در خیزش آبان ۹۸ نیز دست کم هجده کودک و در دی ماه ۹۶ هم حداقل چهار کودک کشته شدند. اما این اعداد و ارقام، فقط بخش بسیار کوچکی از بیش از چهل سال کودک‌کشی در جمهوری اسلامی است.

کودک‌کشی، ستم علیه کودکان و کودک‌آزاری جنسی بخشی از کارکرد دولت دینی در ایران است. به عنوان مثال کودک‌آزاری جنسی یک امر خلاف ارزش‌های اخلاقی و فرامین دینی اسلام نیست. ازدواج با دختر خردسال نه تنها در نص قوانین فقه اسلامی (در تمام فرقه‌های اصلی اعم از شیعه و سنی) مجاز و «حلال» است، بلکه جزء سیره پیامبر اسلام هم هست و محمد در ۵۴ سالگی با عایشه که ۶ یا ۹ سال سن داشت ازدواج کرد! و فاطمه دختر محمد در ۱۰ سالگی با علی که مردی ۲۵ ساله بود ازدواج کرد و پیش از او شیوخ پیری مثل عمر و ابوبکر هم خواستگارش بودند. حتی لمس کردن نوزاد دختر به قصد لذت بردن مرد بالغ هم امری ممکن و قابل طرح در فقه شیعی است. روح‌الله خمینی در پاسخ به یکی از پرسش‌های شرعی در مورد سکس کردن با دختر بچه نوزاد می‌گوید: «کسی که زوجه‌ای کمتر از ۹ سال دارد و طی (سکس کردن) برای وی جایز نیست چه این که زوجه دائمی باشد و چه منقطع. اما سایر کام‌گیری‌ها از قبیل لمس به شهوت و آغوش گرفتن و تفخیز (شهوت راندن مرد بین دو ران زن) اشکال ندارد، هر چند شیر خواره باشد». (تحریر الوسیله ج ۴ مساله ۱۲)

بر طبق همین اصول و احکام فقهی بود که تجاوز به «زنان باکره» که شامل دختر بچه‌های زیر ۱۸ سال هم می‌شد در مورد زندانیان سیاسی و در برخی از زندان‌ها در دهه ۶۰ امری مجاز بود. علاوه بر این، دستگیری، شکنجه و اعدام کودکان زیر ۱۸ سال به اتهام فعالیت علیه جمهوری اسلامی در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ به طور وسیع در زندان‌های ایران رایج بود که هنوز ابعاد واقعی‌اش کشف نشده است.

در جمهوری اسلامی، ۴۴ سال است که زنان از هر طرف «تنبیه» می‌شوند: سرشان به دست مردان خانواده بریده می‌شود، به آنان تجاوز می‌شود، کودک همسر می‌شوند و دستگاه امنیتی و قضایی دولت تمام قد حاضر است تا هرچه بیشتر آنان را تحقیر و له کند. دستگیری ژینا (که به قتلش منجر شد) قرار بود درسی باشد برای میلیون‌ها دختر مدرسه‌ای که از حجاب اجباری تبعیت کنند. اما آنان نشان دادند که حاضر نیستند بگذارند که له‌شان کنند و به زنجیر بکشند.

قیام مردم علیه موقعیت بردگی باید به پیروزی برسد. حملات شیمیایی به مدارس دخترانه نشان داد که این نبرد خونین و ادامه‌دار است و هیچ جنبش اجتماعی نباید از آن کنار بکشد.

مرگ بر حکومت بچه‌کش و زن‌کش!

